نسیم جنوب
سال بیست و هشتم – شماره ۱۱۲۹
سه‌شنبه ۲۳ اردیبهشت ۱۴۰۴ ۱۲ صفحه
۲۰۰۰ تومان (مبلغ فروش به کیوسک مطبوعاتی تعلق می‌گیرد)
www nasimjonoub COM

پس از گذشت ۳۹ سال:

مسافر به خانه برگشت



پیکر مطهر رزمنده بوشهری، بعد از قریب به ۳۹ سال به آغوش وطن بازگشت.

شهید ناصر جوهرزاده در بهمن ماه ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ در منطقه عملیاتی شلمچه به شهادت رسید و پیکر پاکش پس از گذشت ۳۹ سال، شناسایی و به بوشهر بازگشت.



اقتصاد دریا محور در ایران و سهم استان بوشهر

دکتر عباس علوی‌نژاد

لیان را به بوشهر برگردانید؛

وقتی بوشهر، صدای خودش را نمی‌شنود

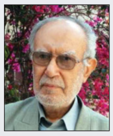
حسن و حسین مژده


اداره ثبت اسناد و املاک کنگان، جهنم ارباب رجوع
■ حسن عبداللهی


خلیج فارس از نگاه موزه منطقه‌ای بوشهر
■ مجتبی محمدی

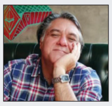

به جای نجات بشریت به یک نفر کمک کن
■ حسین زیرراهی


می‌توان نظام آموزشی پویاتر داشته باشیم
■ عبدالرزاق ریشهری‌زاده


من وخواهر چینی‌ام
■ علیرضا مظفری‌زاده


و خداوند حکیم طوس را آفرید
■ جمیل رزمی

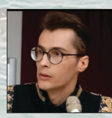

عملکرد استانداران دولت چهاردهم
■ دکتر عبدالرسول عمادی

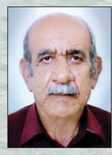

دیدن فیلم خوب
■ مهدی غضنفری

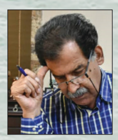


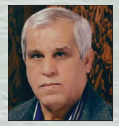
نُه دهه انتظار برای پرواز در گناوه
■ محمد مذکوری


ای کاش قدر این ایثارگری‌ها را می‌دانستند
■ هلنا سعادتمند


فقط خلیج فارس
■ مجتبی گرگوری مطلق


که عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل‌ها
■ غلام حسین‌زاده


رفتن میش مراد به مکه و حاجت مو
■ ابراهیم بشکانی


ماجرای نشانه‌گیری با تفنگ
■ اکبر نهاری

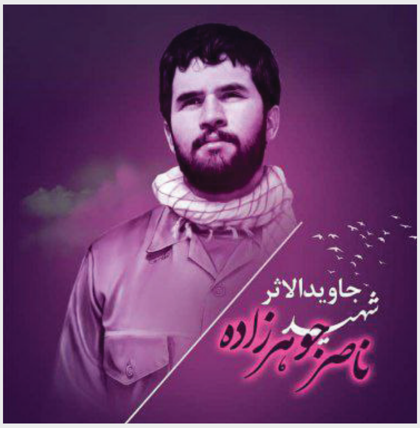

به یاد شادروان فرج‌اله کمالی، شاعر ماندگار دشتستان

پس از گذشت ۳۹ سال:

مسافر به خانه برگشت

پیکر مطهر رزمنده بوشهری، بعد از قریب به ۳۹ سال به آغوش وطن بازگشت.

شهید ناصر جوهرزاده در بهمن ماه ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ در منطقه عملیاتی شلمچه به شهادت رسید و پیکر پاکش پس از گذشت ۳۹ سال، شناسایی و به بوشهر بازگشت.



....سرفراز آمدی

به شهید ناصر جوهرزاده

مرتضی کراماتی

پس از سال‌ها سرفراز آمدی
به شهر و دیارت تو باز آمدی
تو باز آمدی تا شکوفا شوم
و خوشبو پر از عطر گل‌ها شوم
پر از شور و حال خدایی شوم
زعمق درون کربلایی شوم
نوای شهید است در گوش من
و عطر وجودت در آغوش من
هلا ناصر ای مرد پاک و نجیب
پر از نور زمزم و امن یجیب
طنین صدایت رساتر شده
تنت سرخ چون لاله پرپر شده
بگو در فراسو رها بوده ای
عزیز دل من کجا بوده‌ای
نگفتی که دلواپست می‌شوم
و در خلوتم مونست می‌شوم
نگفتی چرا بی‌خبر می‌روی
چو مرغان بگشوده پر می‌روی
تو باز آمدی شهر ما شاد شد
دلش با وجود تو آباد شد
هر آن‌کس که داغ تو بر سینه داشت
غمی جز فراق تو در دل نداشت
تو باز آمدی بی‌قرار آمدی
پس از سال‌ها انتظار آمدی
زمان مست گام و نگاه تو شد
دلم مات روی چو ماه تو شد
هلا ناصری که جواهر شدی
پس از سال‌ها سرفراز آمدی

گزارشی از اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان کنگان

اداره ثبت اسناد و املاک کنگان، جهنم ارباب رجوع

حسن عبداللهی



فقط آنان که سر و کارشان با اداره ثبت اسناد و املاک کنگان افتاده باشد، می‌توانند میزان استرس، نگرانی و حتی احساس حقارت و فروداشتی که در این اداره به مراجعان تحمیل می شود را درک کنند!

از در اصلی حیاط اداره که وارد می شوی، باید از چند پله بالا بروی تا به سالن اداره وارد شوی. سالنی با عرض حدود چهار یا پنج متر و طول حدود ده – دوازده متر که چند ردیف صندلی در آن چیده شده و دور تا دور آن، در پشت میزهایی که با شیشه‌های ضخیم و سوراخ دار از سالن جدا شده اند، کارمندان و کارشناسانی نشسته‌اند که هر کدام مشغول به کاری هستند و از شدت کار، فرصت نمی‌کنند سرشان را بلند کنند و به تقاضا و درد دل مراجعانی که در این طرف شیشه گردن خم کرده و با نگرانی و احترام آمیخته با ترس با آنان صحبت می‌کنند، پاسخ دهند. چهره‌ها عبوس است و هیچ لبخندی را نه بر لب ارباب رجوع و نه بر لبان کارکنانی که غرق در دفتر و پرونده در پشت شیشه‌ها نشسته‌اند، نمی‌بینی!

تعدادی از حاضران در سالن جزو مراجعین دائمی این اداره هستند و هر وقت بروی، آن‌ها را در حالی که تعدادی پوشه و کاغذ زیر بغل دارند در گوشه‌ای از سالن می‌بینی. این ها کارچاق کن‌ها و واسطه‌هایی هستند که وکالت چند نفر را پذیرفته و با دریافت مبلغ قابل توجهی پول، از طرف صاحبان املاک به اداره ثبت مراجعه می‌کنند و امور ثبتی املاک موکلین خود را پیگیری می‌کنند؛ اما اکثر مراجعین، شهروندانی عادی هستند که زمینی ثبت نشده دارند یا برای تک برگ کردن اسناد ثبتی خود مراجعه کرده اند یا می‌خواهند زمین خود را تفکیک کنند یا گرهی در کار ملک‌شان افتاده و آمده‌اند آن را حل کنند.

همیشه در برابر هر گیشه تعدادی از مراجعان ایستاده‌اند و مجبورند صدای خود را بلند کنند تا کارشناس یا کارمندی که آن طرف شیشه است، کلام آن‌ها را بشنود و با دقت و وسواس گوش و چشم به سوراخ‌های مدور شیشه ها می‌دوزند تا آن‌چه را کارمند اداره ثبت از پشت شیشه، با بی‌اعتنایی و نوعی خستگی و بی اهمیتی می گوید، بشنوند. گاهی بین مراجعینی که کلافه و بلاتکلیف پشت شیشه‌ها ایستاده اند، به خاطر گفتن کلمه‌ای یا رعایت نکردن نوبت یا موضوعاتی که هیچ‌کدام از آن‌ها در آن‌ها مقصر نیستند، مشاجراتی رخ می دهد.

بارها دیده شده است که مادران و خواهران کنگانی مراجعه کننده، از شدت احساس ظلم و تلف شدن وقت و سردرگمی، طاقت‌شان طاق می‌شود، بغض‌شان می‌ترکد و دردمندانه در میان جمعی غریبه، گریه سر می‌دهند! گریه‌ای که در واقع مرثیه‌ای است برای کرامت انسانی ارباب رجوع!

چند روز پیش که برای هزارمین بار برای پیگیری پرونده ثبت ملکم به اداره‌ی ثبت مراجعه کرده بودم، رئیس یکی از ادارات شهرستان را دیدم که تعدادی اوراق در دست داشت و تلاش می‌کرد تا از بالای شانه‌های مردمی که جلوی باجه ازدحام کرده بودند، آن‌ها را به دست مامور آن طرف شیشه تحویل دهد. بعد از این‌که با هر زحمتی بود، اوراق را تحویل داد، کنار من نشست و سر درد دل را باز کرد و گفت: حدود ۲ سال است که برای تک برگ کردن سند ملکی اداره‌مان مراجعه می کنم و هنوز موفق به اتمام کار نشده‌ام!

آن روز ماموری که مسئول رسیدگی به این مرحله از پرونده‌ی من بود، در اداره حضور نداشت. مجبور بودم دست از پا درازتر به خانه برگردم اما بهتر دیدم که به اتاق رئیس اداره سر بزنم و اگر توانستم، کمی از نابسامانی و آشفتگی اوضاع اداره گله گزاری کنم. دفتر مملو از مراجعینی بود که تعدادی روی صندلی‌ها نشسته و تعدادی هم کاغذ به دست، جلوی میز کار او چنبره زده بودند.

دلم به حال رئیس که مرد موقر و محترمی است، سوخت! با خود اندیشیدم که در این اوضاع و ازدحام و در میان این چنبره‌ی مداوم جمعیت، کار کردن چیزی جز زجر کشیدن نیست.

مدت درازی صبر کردم تا فرصتی پیدا کنم و دو کلمه حرف دلم را با رئیس در میان بگذارم و سپس آن محیط پر استرس و آشفتگی را ترک کنم. همین که دیدم فرصتی پیدا کرد تا سرش را از روی انبوه کاغذ و پرونده بلند کند و به چهره‌ی من نگاهی بیندازد، فرصت را از دست ندادم و پس از گفتن یک خدا قوت آهسته، با عجله از رئیس پرسیدم که این اوضاع آشفته و این همه سردرگمی و معطلی ارباب رجوع قرار است تا کی ادامه یابد!

رئیس محترم خودکارش را کناری گذاشت و با نگاهی که هم‌دردی را در آن حس کردم، مرا برانداز کرد و با لحنی که تلاش می‌کرد تا بسیار محترمانه باشد، پاسخ داد: تا وقتی نیروی کافی به ما بدهند!

بعد برای من و دیگر مراجعانی که اطراف میز کارش ایستاده بودند، توضیح داد که از تعداد چند نفر نقشه‌برداری که داشته ایم، فعلا فقط یک نفر باقیمانده و بقیه بنا به دلایل مختلف به جاهای دیگر منتقل شده اند. بعد اضافه کرد که قول به کارگیری ۲ نفر نقشه کش به ما داده شده اما بعید می دانم که تا آخر خرداد ماه کار گزینش آن‌ها به اتمام برسد و بتوانند به کادر اداره‌ی ما ملحق شوند.

پرسیدم چاره چیست؟ شما و همکاران‌تان چه برنامه‌ای را برای پایان دادن به این حجم وحشتناک کار و این‌همه نارضایتی ارباب رجوع دارید؟

پاسخ واقعا دردمندانه بود! می گفت: سال‌هاست که اداره ثبت اسناد و املاک کنگان به خاطر شرایط خاص و کمبود شدید کادر اداری به این روز افتاده است!

دیدم کاری از دست رئیس اداره بر نمی‌آید و اطاله‌ی کلام من باعث معطلی بیشتر مردان و زنانی می‌شود که دور میز کار او حلقه زده بودند. بنابر این بهتر دیدم کلام را کوتاه کنم و درد دلم را و فریاد خاموش ارباب رجوع این اداره را با صدای قلم به گوش مسئولان و متولیان محترم شهرستان و استان برسانم.

امیدوارم مسئولان اجرایی شهرستان و استان، نهادهای نظارتی و به‌ویژه نماینده‌ی محترم مردم در مجلس شورای اسلامی این نوشته مرا بخوانند و چاره‌ای برای این اوضاع تباه و سیاه این اداره بیندیشند! اوضاعی که عملا همه را فشل کرده و هزارها راه را برای سوءاستفاده، رشوه‌خواری، ناحقی و اعمال خلاف قانون پیش پای آن‌ها که در این طرف و آن طرف شیشه‌های مشبک سالن اداره‌ی ثبت اسناد کنگان ایستاده یا نشسته‌اند، باز کرده است.

خلیج فارس از نگاه موزه منطقه‌ای بوشهر

مجتبی محمدی – کارشناس میراث فرهنگی ، دانشجوی دکتری تاریخ



با توجه به هجمه‌های اخیر بر علیه ایران و تمامت ارضی‌اش یعنی«خلیج فارس» نقش موزه‌ها، به‌خصوص موزه منطقه‌ای خلیج فارس به مرکزیت بوشهر ، نقشی مهم و تعیین‌کننده برای اثبات حقانیت تاریخی خلیج فارس با کمک مستندات تاریخی و باستان شناسی و صد البته با تکیه بر گفتمان تعامل و همزیستی مسالمت‌آمیز و همکاری منطقه ای است.

یکی از رسالت‌های مهم موزه‌ها پیوند مبنایی میان گذشته و حال نسل حاضر با هدف تصمیم‌سازی‌های کلان در حوزه‌های میراثی و فرهنگی و حتی سیاسی است. موزه‌ها بسته به میزان تأثیرگذاری تاریخی و تمدنی کشورها و ممالک گوناگون و هم‌چنین جایگاه آن کشور در معادلات منطقه‌ای و جهانی می‌توانند در مباحث میراثی و گردشگری مورد اقبال قرار گیرند. در ایران بنا به سیاست‌های کلانی که در برنامه توسعه چهارم و یا پنجم گرفته شده است ایجاد سی موزه منطقه‌ای در دستور کار قرار گرفت، از این تعداد موزه منطقه‌ای خلیج فارس به محوریت و مرکزیت بندر بوشهر جزو نخستین موزه‌هایی است که با نگاهی تاریخی و فرهنگی و هم‌چنین رویکردی باستان شناختی چند سالی است که شروع به فعالیت نموده است. در طی مدتی که افتخار خدمت در این موزه برایم فراهم شده است خیل عظیمی از ایران دوستانی را شاهد بوده‌ام که با بازدید از اشیاء موجود در موزه تاریخ ایران را در حوزه خلیج فارس و کرانه‌های آن مرور کرده اند و بر تاریخ رفته بر این سرزمین بر خود می بالیدند. در گالری به گالری این موزه می‌توان تاریخ را به تصویر کشید. المان ورودی خورشید مانند آن یادآور اقلیم خاص مردمان جنوبی است. نقشه جغرافیایی ترسیمی در اتاق معارفه حکایت از پیوند ناگسستنی اقتصاد، تجارت و تمدن منطقه‌ای خلیج فارس دارد و یا کتیبه‌ای که تاریخ دیرین بوشهر، خوزستان و هرمزگان را در کنار نقوش و سکه‌ها و اسکلتی پنج هزار ساله برای هر مخاطبی قابل فهم می کند. به راستی راز ماندگاری خلیج فارس را از زاویه و نگاه موزه منطقه‌ای خلیج فارس در چه چیزی می‌توان دید و ملاحظه نمود؟ رسالت و اهداف کلان این موزه فاخر در چیست؟ تجربیات این سالیان این‌گونه به ما می گوید که راز ماندگاری خلیج فارس را می‌بایست در غنای تاریخی و فرهنگی ایران در معنای عام و کلی آن و همچنین خلیج‌فارس و کرانه‌های آن با شرایط اقلیمی خاص جستجو نمود. به عبارت دیگر خط سیر تاریخی تدارک دیده شده در این موزه تداعی‌کننده جریان‌های تاریخی و انعکاس تحولات زمانه‌ای است که کرانه‌ها و بنادر خلیج فارس از آن تأثیر پذیرفته‌اند. خط سیری که خود گویای هدفی است پر معنی اما یادمان باشد که این هدف چه می‌تواند باشد. پرواضح است که هدف اصلی موزه منطقه‌ای خلیج‌فارس در وهله نخست، ایران و روزگار رفته بر هویت ایرانی در کرانه‌های خلیج فارس است. علاوه بر این ارائه تصویری گویا از رخدادها، جریان‌شناسی‌های تاریخی، اجتماعی، فرهنگی، باستان شناسی و همچنین اقتصاد تجاری مبتنی بر دریایی است به وسعت پارس.



اما این موزه شاید به اهداف کوتاه‌مدت خود دست پیدا کرده باشد ولی به معنی کلان آن هنوز راه طولانی برای نهادینه نمودن رسالت خود که همان رسالتی ملی است در پیش دارد. ترسیم چشم‌اندازی از خلیج‌فارس در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی می تواند برای سال‌های آتی این موزه از سوی متولیان امر در پیش گرفته شود. ناگفته نماند که ترسیم چشم اندازی با نگاه تک بعدی در بلندمدت به بن بست خواهد خورد و ضمن احترام به تاریخ و پیشینه ممالک همجوار، می‌بایست اهداف و چشم‌اندازه‌هایی ترسیم شود که نگاهی فراگیر و تعامل محور را در دستور کار خود داشته باشد.

واگذاری بانک رفاه تهدید بزرگ برای کارگران و بازنشستگان

مختار پوربهی – رییس کانون بازنشستگان کارکنان تامین اجتماعی بوشهر

تصمیم اخیر دولت مبنی برواگذاری بانک رفابه صندوق ضمانت سپرده‌های بانک مرکزی ضربه بزرگی به جامعه کارگری و بازنشستگان است.

امروز دولت ۸۰۰میلیارد تومان به سازمان بدهکار است و حتی نتوانسته ۱۰۰هزار میلیارد سر رسید شده سال ۱۴۰۳ پرداخت نماید.

بانک رفاه نقش عمده ای در تامین منابع مالی وارائه تسهیلات به بیمه شدگان و بازنشستگان تامین اجتماعی دارد.

با این اقدام دولت قدرت مالی تامین اجتماعی را به شدت کاهش داده و تعهدات این سازمان را به بیش از ۵۰ میلیون نفر ذینفع را تحت الشعاع قرار داده است.

از نمایندگان محترم مجلس تقاضا داریم حق قانونی بیمه شدگان به خودشان برگرداند

زندگی آگاهانه

به جای نجات بشریت به یک نفر کمک کن

حسین زیرراهی – مدرس مهارتهای توسعه فردی



می‌گویند روزی یک انگلیسی در سواحل جزایر پلینزی پیرمردی بومی را دید که صدف‌هایی که از آب بیرون مانده را یکی یکی بر می‌دارد و در دریا می‌اندازد. مرد انگلیسی با تعجب پرسید در این ناحیه هزاران جزیره وجود دارد و در سواحل آن‌ها میلیون‌ها صدف از آب بیرون افتاده است. این کار تو چه تاثیری بر این جمعیت بزرگ دارد؟ پیرمرد خم شد و صدفی را در دریا انداخت و گفت برای این یکی که تاثیر داشت. داستان ما انسان‌ها و مسئولیت اجتماعی‌مان هم چیزی شبیه به همین است. حتی اگر ثروت بیل گیست را هم داشته باشیم نمی‌توانیم دنیا را از فقر نجات دهیم. ولی با یک پرس غذا می‌توانیم شکم یک گرسنه را سیر کنیم.

در مقابل مسائل اجتماعی معمولا مردم یا منفعل مانده و معتقدند هیچ کاری نمی‌توان انجام داد و حتی خود به آن دامن می‌زنند. یا تب منجی شدن می‌گیرند و می‌خواهند دیگران را به راه راست هدایت کرده و جامعه را اصلاح نمایند. مثلا در موضوع فقر نظر اکثر مردم این است که عامل اصلی آن حکومت‌ها است و از دست مردم کاری بر نمی‌آید. حتی در رفتار خود هم عدالتی ندارند و در رقابت برای بدست آوردن منابع بیشتر پا بر شانه فقرا گذاشته و بالا می‌روند. آن‌ها که سندرم منجی گرفته‌اند هم تلاش می‌کنند دیگران را متوجه این موضوع کرده و دنیا را از فقر نجات دهند.

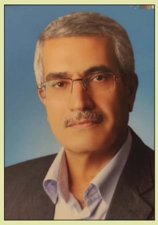
ولی اقلیت کوچکی هستند که بدون ادعا و دعوت به نجات دنیا آن‌چه از دستشان بر می‌آید انجام می‌دهند. حتی اگر در حد یک جفت کفش برای یک بچه مدرسه‌ای بی‌سرپرست باشد. اگر شما کمک کنید یک بچه از مدرسه رفتن باز نماند حتما در آینده تاثیر مهمی بر زندگی خودش، خانواده‌اش و جامعه خواهد گذاشت. راه دیگری هم وجود ندارد. چون هم منفعل ماندن و هم توهم منجی شدن نتیجه‌ای نخواهد داشت. البته راحت‌تر است مسئولیت را بر دوش دیگران گذاشته تا این‌که بخواهیم خود دست به عمل زده و کاری انجام دهیم.

ما همیشه می‌توانیم تاثیرگذار باشیم. کافی است به جای تغییر دنیا و دیگران خود را تغییر دهیم و کار درست را در جای درست انجام دهیم. همیشه کاری وجود دارد که می‌توانیم انجام دهیم تا دنیا جای بهتری برای زندگی باشد. نمی‌توانیم شهر خود را از زباله پاک کنیم ولی می‌توانیم یک تکه پلاستیک را از زمین برداریم. اگر می‌خواهیم تاثیر بیشتری بگذاریم راهش این نیست که دیگران را تشویق کنیم مسئولانه عمل کنند. باید بیشتر روی خود کار کنیم و در زندگی آنقدر رشد کنیم که بتوانیم به آدم‌های بیشتری کمک کنیم.

زمانی حزب کنگره هند تصمیم گرفت بی‌سوادی را در آن کشور ریشه کن کند. هر طور حساب می‌کردند تا بودجه، مدرسه، معلم و حتی کتاب لازم برای این کار را ندارند. به پیشنهاد سانجی پسر فقید ایندیرا گاندی سیاستی به نام Each One Teach One به معنی هر نفر یکی را درس دهد اتخاذ شد. این سیاست باعث شد در یک کارزار ملی و با کمترین هزینه بخش بزرگی از مردم هند همدیگر را باسواد کنند.

می توان نظام آموزشی پویاتر داشته باشیم

عبدالرزاق ریشهری‌زاده



هدف غایی نظام آموزش و پرورش تربیت انسان‌های والا برای فردا است. گام اول، در تبیین راه، ضروری است کسانی در راس ارگان‌های آموزشی قرار گیرند که خود از افکاری روشن بدون حب و بغض و تعصب برخوردار و دیدگاهی با وسعتی بلند داشته باشند تا فردایی با افق‌های پیشرانه و خلاقانه با هدف سبقت در علوم و هوش مصنوعی برای جوانان این کهن سرزمین فرهنگ مدار ترسیم کنند. تنها افراد صاحب اندیشه می توانند با برنامه‌ریزی اصولی،آگاهانه و با استفاده از تجارب کاربردی و کارکردی موفق دیگر ملل پیشرو در امر آموزش، نظام آموزشی خلاق را مدیریت و سکان‌داری کنند. در نظام آموزشی پویا افراد بر اساس دانش کاری و لیاقت فردی در مسند باید قرار گیرند و در گزینش‌ها ضابطه و تخصص باید ارجح‌تر از رابطه باشد. نظام آموزش و پرورش باید آزاد و بدون هر گونه افکار جناحی و سیاسی مدیریت گردد. در یک کلام آموزش و پرورش باید در دست افراد آزاداندیشی باشد که بدون فشارهای جانبی و قید و بندهای سیاسی استوار در فضایی آرام و امن توانمندی فعالیت و ریل گذاری علمی آموزشی داشته باشند.

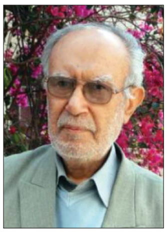
سوم: شیوه تدریس باید از سطح محفوظات صرف و انتزاعی خارج و با عمق بخشی معنا یافتن به تفکر عینی تبدیل گردد آموزش باید پژوهش محور و نقش عمل و تحقیق از الفاظ و ظاهر خارج و از ارکان اصلی در آموزش باشد و آزمایشگاه‌ها و کارگاه‌ها هر آن‌چه بیشتر توسعه داده و دروس به صورت مفهومی و عملی تدریس گردد.

چهارم: در دنیای امروز به عنوان یک نیاز و ضرورت و آموزش زبان دوم در مدارس از پایه باید نگاه و اهتمام ویژه داشته باشیم. دانش‌آموز به هنگام فارغ‌التحصیل شدن حتما زبان دومی باید بلد باشد به طوری که بتواند با زبان دوم صحبت کند، این‌که ساعاتی به عنوان زبان عربی و انگلیسی در برنامه درسی وجود دارد اما کارایی چندان نداشته باشد کاری عبث هست سطح و روش آموزش باید با استانداردهای جهانی از نظر محتوای مطالب،تخصص معلمین و تعداد دانش‌آموزان هر کلاس مطابقت داشته باشد.

پنجم: امروز حجم دروس غیرکاربردی در برنامه درسی بسیار زیاد است باید از بعضی دروس غیر ضرور کاسته شود. اصول تربیتی همراه در آموزش باید به گونه‌ای باشد که شیوه درست زندگی کردن را متعلم بیاموزد و این‌که تربیت و آموزش ما خروجی آن زنان و مردانی فرهیخته‌ای باشد که درمقابل هر تند باد و مشکلی، ستبر و سترگ، گره‌گشا بوده و به درستی انسان‌هایی توانمند در حل مسائل زندگی و جامعه باشند. پویایی نظام آموزش و پرورش در ایجاد طراوت و نشاط در فضای مدرسه و تامین نیازهای معلم می‌باشد. اگر خواهان تحولات بنیادی در کشور هستیم، پس تردید نکنید که با آموزش و پرورش باید به صورت ویژه نگاه بنیادی داشته باشیم.

من و خواهر چینی‌ام

علیرضا مظفری زاده



چندی پیش در رسانه‌ها خواندم که به ابتکار متولیان امور شهری بندر بوشهر و برخی علاقمندان صلح و دوستی بین ملت‌ها، پیشنهاد شده که یکی از شهرهای بندری کشور بزرگ و باستانی چین با بوشهر ما خواهرخوانده شود. این پیشنهاد پس از طی تشریفات اداری و سیاسی خود، پذیرفته شده و قرار است تفاهم‌نامه خواهرخواندگی بین بندر فوجو در چین، و بندر بوشهر در ایران، به زودی امضاء گردد. شهر ساحلی فوجو یا فوژو در استان فوجیان در جنوب شرقی چین قرار



گرفته و بیش از یک میلیون نفر جمعیت دارد.

از دریافت این خبر شادمان شدم و تلاش کسانی که چنین پیشنهادی را تا آخر پیگیری کردند و در صدد رسمیت بخشیدن به آن هستند – بخصوص نمایندگی انجمن دوستی ایران و چین در بوشهر– تحسین کردم. مردم دو کشور باسابقه‌ی ایران و چنین، به ویژه شهرهای بندری ارتباط دیرینه‌ای با هم داشته‌اند. از روابط بین دو ملت در دوران باستان می گذرم و تنها به یادی از این رابطه در ایران پس از اسلام بسنده می کنم. در قرن‌های سوم تا پنجم هجری یعنی هزار سال پیش، ناخدایان و دریانوردانی از بندر سیراف در جنوب ایران به کشورهای هند و چین سفر می‌کردند. سلیمان سیرافی ازجمله بازرگانان و ناخدایانی بود که در سفری دور و دراز به بندر خانفو (گوانگجو فعلی) در چین رسید و خاطرات و یادداشت‌های وی بعدها به صورت کتاب، منتشر شد.

خواهرخواندگی پیمان یا قراردادی است که میان سران یا به عبارتی شهرداران دو شهر برای ایجاد همبستگی و پیوندهای بیشتر انسانی و فرهنگی بسته می‌شود. خواهرخواندگی واژه‌ای است که از اروپا وارد دیگر کشورها شده است. قرارداد خواهرخواندگی برای نخستین بار در سال ۱۹۲۰ میلادی، بین یک شهر انگلیس و یک شهر در فرانسه بسته شد. ممکن است پرسیده شود که چرا خواهر؟ علت به‌کارگیری خواهر، بدین سبب است که در برخی زبان‌های دنیا واژه شهر مؤنث است. مثلاً در زبان عربی کلمه «المدینه» به معنی شهر، مؤنث مجازی است. در قرآن کریم هم که کتاب مرجع زبان عربی است کلمه «آیهٔ» که مؤنث است، در برابر «آیه» دیگر به عنوان خواهر به کار برده شده است. در آیه ۴۸ سوره زخرف می‌خوانیم: و ما نُریهِم مِن آیهٔ الا هی اکبَر من اُختِها (و ما نشانه‌ای به آن‌ها نمی‌نمودیم مگر این‌که از خواهرش بزرگ‌تر بود) [یعنی از آیه دیگر یا نظیر آن بزرگ‌تر بود] در فرانسه نیز حرف تعریف la که نشانه تأنیث است پیش از نام «شهر» می‌آورند و می‌شود: la ville.

معمولاً وقتی که شهری با شهر دیگر خواهر خوانده می‌شود، یکی از خیابان‌های شهر را به نام خواهر خود می‌گذارد و تسهیلاتی برای تردد و رفت‌وآمد شهروندان خواهرخوانده فراهم می‌نماید. دولت‌ها با ایجاد چنین پیوندی به دنبال دستیابی به گسترش صلح و پیشرفت پایدار هستند. زمانی که دو شهر به عنوان خواهرخوانده‌ی یکدیگر انتخاب می‌شوند، تعاملات مردم در این شهرها بیشتر می‌شود و مردم دو شهر با فرهنگ و آداب و رسوم یکدیگر آشنا می‌گردند. غالباً، شهرهایی قرارداد خواهرخواندگی با یکدیگر می‌بندند که دارای تشابهاتی از نظر تاریخی، فرهنگی و علمی باشند و قصد دارند از این طریق، هم‌بستگی بین



شهروندان دو شهر را، در این زمینه‌ها و هم‌چنین زمینه‌های دیگر مثل اقتصادی، تجاری و ورزشی افزایش دهند.

شهرداران دو شهر خواهرخوانده و هم‌چنین اعضای انجمن‌های دوستی ایران و چین می‌توانند بیشترین نقش را در توسعه و تحکیم روابط بین دو شهر و شهروندان آن‌ها داشته باشند. حضور متولیان امور شهری بندر بوشهر و اعضای انجمن‌های دوستی بین دو کشور، در شهر فوجو و آشنایی آنان با فرهنگ و پیشرفت‌های علمی و فنی چینیان در آن‌جا و متقابلاً حضور مسئولان شهری بندر فوجو در بندر بوشهر و گشایش خط ارتباطی بین شهروندان دو بندر، موجب تقویت روحیه تفاهم و همزیستی بین انسان‌ها خواهد شد و در نتیجه شاهد هرچه بیشتر رونمایی از چهره زیبای آدم خاکی فارغ از رنگ، نژاد، دین و ملیت خواهیم بود. توفیق هرچه بیشتر دست‌اندرکاران این اقدام خیرخواهانه را از خداوند بزرگ خواستارم.

رونمایی از کتاب «سازمان اسناد ملی ایران، پیشینه، بنیانگذاری و عملکرد تا سال ۱۳۸۱»: تألیف دکتر غلامحسین نظامی.
با حضور دکتر زهرا بهروزآذر معاون رییس جمهور، دکتر امیرخانی رئیس و معاونین سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران و دکتر شهرستانی رئیس سازمان اسناد ملی ایران در دهه هفتاد.
تهران – ساختمان آرشیو ملی ایران.



اقتصاد دریا محور در ایران و سهم استان بوشهر

دکتر عباس علوی‌نژاد

مقدمه:بنادر نقش اساسی در توسعه اقتصادی، تجاری و تبادل فرهنگی دارند و نه‌تنها محل ورود و خروج کالاهای گوناگون هستند، بلکه به‌عنوان یکی از نمادهای قدرت اقتصادی شناخته می‌شوند.

حدود ۷۱ درصد از سطح زمین آب و ۲۹ درصد آن خشکی است. ایران با ۱۲ کشور دارای مرز آبی است. این کشورها در سواحل دریای خزر،خلیج فارس و دریای عمان قرار دارند.

این نوشته با معرفی چند بندر بزرگ جهان، منطقه و ایران، نگاهی به سیاست‌های کلی، برنامه‌های پیشرفت کشور برای اقتصاد دریامحور خصوصا در مناطق جنوبی کشور و با تاکید بیشتر بر سواحل مکران در استان سیستان و بلوچستان و استان هرمزگان، نقش و سهم استان بوشهر در آن‌ها و مسئولیت مدیران در این رابطه را یادآوری می‌نماید.

معرفی بنادر بزرگ جهان، منطقه و ایران

بندر شانگ‌های بزرگ‌ترین بندر جهان از نظر حجم تبادلات تجاری و تردد کشتی‌ها است.

بندر سنگاپور یکی از فعال‌ترین و مهم‌ترین بنادر جهان است که نقش کلیدی در ارتباط بین شرق و غرب آسیا ایفا می‌کند. موقعیت جغرافیایی منحصربه‌فرد این بندر باعث شده تا بیش از ۵۰۰۰ کشتی به‌صورت هم‌زمان در این مکان تردد داشته باشند. بندر سنگاپور به‌عنوان دومین بندر بزرگ جهان، از تجهیزات مدرن و زیرساخت‌های پیشرفته برخوردار است.

بندر جبل علی در دبی یکی از بزرگ‌ترین بنادر جهان و از مهم‌ترین مراکز تجاری و ترانزیتی در خاورمیانه است. این بندر با ظرفیت جابه‌جایی بیش از ۱۵ میلیون TEU کالا، نقش کلیدی در تجارت بین‌المللی ایفا می‌کند. زیرساخت‌های مدرن و دسترسی به شبکه‌های حمل‌ونقل جاده‌ای و ریلی، جبل علی را به مرکزی برای تبادل کالاها بین آسیا، اروپا و آفریقا تبدیل کرده است.

بندر شهید رجایی در بندرعباس بزرگترین و مهم ترین بندر تجاری ایران است که بیش از نیمی از صادرات و واردات کشور در آن انجام می پذیرد. هر ساله بیش از ۱۰۰ میلیون تن کالا در این بندر جابه‌جا می شود و بخش عمده‌ای از تجارت بین‌المللی ایران از طریق این بندر صورت می گیرد.

بندر شهید رجایی در هر سال ظرفیت جابه‌جایی بیش از ۸ میلیون TEU کانتینر را دارد و از همین رو می توان آن را بزرگ‌ترین بندر کانتینری کشور دانست.

بندر بوشهر به عنوان یکی دیگر از بنادر تجاری ایران شناخته می‌شود. این بندر با ظرفیت جابه‌جایی حدود ۸ میلیون تن کالا در سال، نقش مهمی در صادرات و واردات دارد و به دلیل موقعیت جغرافیایی خود، جابه‌جایی انواع کالاهای نفتی، شیمیایی و صنعتی و کشاورزی را ممکن می‌سازد.

سیاست‌های کلی توسعه دریا محور

این سیاست‌ها که درآذرماه ۱۴۰۲در روزنامه رسمی ثبت شده به شرح زیر است:

دریاها و خصوصاً دریاهای آزاد و اقیانوس‌ها از مواهب الهی و ذخایر و منابع سرشاری برای زمینه‌سازی رشد علم و فناوری، افزایش کار و ثروت، تأمین نیازهای حیاتی و تولید اقتدار و بستر مناسبی برای تمدن‌سازی می‌باشند. ایران با موقعیت ممتاز جغرافیایی و قرارداشتن بین دو دریا و برخورداری از هزاران کیلومتر سواحل و نیز جزایر و



ظرفیت‌های فراوان بر زمین مانده، لازم است با حضور مؤثر در ساحل، فراساحل، دریا و اقیانوس و بهره‌گیری از آن به عنوان یک پیشران و محور توسعه کشور، برای احراز جایگاه شایسته منطقه‌ای و جهانی در بهره‌گیری از دریا اقدام کند. از این رو سیاست‌های کلی توسعه دریا محور به شرح زیر تعیین می گردد:

۱- سیاست‌گذاری یکپارچه امور دریایی و تقسیم کار ملی و مدیریت چابک و کارآمد دریا به منظور بهره‌گیری حداکثری از ظرفیت‌های دریا، برای احراز جایگاه شایسته جهانی و رتبه اول در منطقه.

۲- توسعه فعالیت‌های اقتصادی دریامحور و ایجاد قطب‌های توسعه دریایی پیشران در سواحل، جزایر و پس‌کرانه‌ها به گونه‌ای که نرخ رشد اقتصادی در حوزه فعالیت‌های دریامحور (اقتصاد دریامحور) طی ده سال همواره حداقل دو برابر نرخ رشد اقتصادی کشور باشد.

۳- تسهیل و توسعه سرمایه‌گذاری و مشارکت داخلی و خارجی با ایجاد زیرساخت‌های لازم نرم افزاری و سخت افزاری (حقوقی، اقتصادی، زیربنایی و امنیتی)

۴- تدوین طرح جامع توسعه دریامحور با پهنه‌بندی دریا، کرانه و پس‌کرانه و تعیین سهم و جغرافیای جمعیت، تجارت، صنعت، کشاورزی و گردشگری، خصوصاً در سواحل و جزایر جنوب و بالاخص سواحل مکران با تاکید بر هویت ایرانی- اسلامی طی حداکثر یک سال پس از ابلاغ سیاست.

۵- بهره‌برداری حداکثری و بهینه از ظرفیت‌ها، منابع و ذخایر زیست بوم دریایی با ممانعت از تخریب محیط زیست دریایی به‌خصوص توسط کشورهای دیگر.

۶- تأمین و ارتقاء سرمایه انسانی و مدیریت متعهد و کارآمد و ایجاد پشتوانه علمی، آموزشی و پژوهشی برای توسعه دریامحور و زیست بوم نوآوری و فناوری دریایی

۷- توسعه همکاری‌های اقتصادی، تجاری و سرمایه‌گذاری در طرح‌های بزرگ مقیاس و دانش‌بنیان زیرساختی، تولیدی و خدماتی با کشورهای همسایه و سایر کشورها به منظور بهره‌گیری از ظرفیت‌های دریایی و حضور مؤثر در معابر بین‌المللی و دستیابی به موقعیت قطب‌های منطقه‌ای.

۸- افزایش سهم کشور در حمل و نقل دریایی و ترانزیت با ایجاد و تقویت شبکه حمل و نقل ترکیبی

۹- حمایت از سرمایه‌گذاران بومی و محلی در طرح‌های توسعه‌ای و حمایت از فعالان اقتصادی و بنگاه‌های کوچک و متوسط جوامع محلی در حوزه‌های مختلف از جمله صیادی، کشاورزی، صنعتی و گردشگری.

براساس این ابلاغیه قوه مجریه موظف است با کمک مجلس شورای اسلامی و قوه قضائیه و با بسیج دستگاه‌های مسئول، برنامه جامع تحقق این سیاست‌ها را، شامل تقدیم لوایح، تصویب مقررات و اقدامات اجرائی لازم در مهلت شش ماهه ارائه کند.

با توجه به حوادثی که پیش آمد و تغییر دولت علیرغم گذشت حدود ۱۸ماه عمده آیین‌نامه‌ها مراحل نهایی تصویب را طی نکرده و بر اساس گزارش معاون وزیر راه در تاریخ ۱۱ اردیبهشت ماه، سازمان بنادر و کشتیرانی که متولی اصلی موضوع هست و۲۴وظیفه دراین رابطه دارد، تاکنون برنامه جامع خود را به دولت ارایه نکرده است.

البته ۱۴دستگاه اجرایی درگیر مستقیم با امور بنادر هستند و۳۵دستگاه اجرایی وظایفی در این رابطه دارند.

اقتصاد دریامحور در برنامه ۵ساله هفتم

براساس ماده ۶۰ قانون برنامه پنج‌ساله هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۴۰۳،۰۳،۰۱ به منظور هدایت جمعیت و فعالیت‌های آب بر و صادرات‌گرا به قلمروهای مستعد کشور در چهارچوب اسناد آمایش سرزمین و اسناد مدیریت یکپارچه سواحل، اقدامات زیر انجام می شود:

الف – وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی مکلف است در ارائه حمایت ها و مشوق‌ها برای ایجاد یا توسعه طرح‌های کسب و کار و ایجاد اشتغال، اولویت را به جمعیت فعال در این مناطق اختصاص دهد.

ب – وزارت نیرو مکلف است آب مصرفی صنایع مستقر در استان‌های ساحلی جنوب کشور را از طریق احداث تأسیسات آب شیرین کن رأسا یا با مشارکت بخش خصوصی تأمین نماید.

پ – وزارتخانه های نفت و نیرو مکلفند برق و گاز مورد نیاز شهرک‌های صنعتی، پالایشگاه‌ها، پتروپالایشگاه‌ها، مجتمع‌های فولادی و شهرک‌های شیلاتی و آبزی‌پروری در این مناطق را به صورت پایدار تأمین نمایند.

ت – سازمان حفاظت محیط زیست مکلف است با همکاری مؤسسات تحقیقاتی شیلات ایران و دستگاه‌های اجرایی ذی ربط نسبت به بازسازی زیستگاه‌های حساس به ویژه زیستگاه‌های آبی دارای گونه‌های در معرض خطر اقدام نماید.

ث – دولت مکلف است در راستای واگذاری حق بهره‌برداری از عرصه و ایجاد زیرساخت، اعطای تسهیلات، اعمال معافیت‌ها و مشوق‌های لازم در سواحل جنوبی و شمالی و پس کرانه‌های سواحل به استان ها برای توسعه فعالیت های اقتصاد دریامحور ظرف سه ماه از لازم‌الاجرا شدن این قانون اقدام قانونی لازم را به عمل آورد.

در ماده ۶۱و۶۲برنامه هم به موارد دیگری از وظایف دستگاه‌های اجرایی پرداخته است.

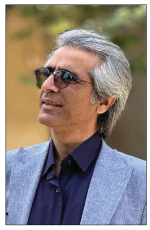
نتیجه‌گیری

از آن جایی که۹۰درصد تجارت جهان از طریق دریاها انجام می‌شود وباتوجه به موقعیت راهبردی ایران درمنطقه، سابقه تاریخی بنادر استان بوشهر در تجارت و ارتباطات دریایی و باتوجه به تمرکز بر توسعه سواحل مکران در سیاست ها و برنامه های ملی، در طول ساحل ۷۰۰کیلومتری استان های سیستان و بلوچستان و استان هرمزگان و سرمایه‌گذاری اخیرکشور عراق در بندر فاو ضروری است با اولویت برنامه جامعی برای تعیین نقش و سهم بنادر استان بوشهر تهیه و با رایزنی با دستگاه‌های اجرایی ذیربط در مسیر تصویب قرارگیرد، منابع لازم برای تحقق آن در کوتاه مدت، میان مدت و درازمدت پیش‌بینی شود. هم‌چنین باتوجه به محدویت منابع کشور زمینه لازم برای جذب سرمایه داخلی وخارجی فراهم گردد. این مهم باید از اولویت‌های مدیریت عالی استان با پشتیبانی همه ارکان و همراهی مردم باشد.

داستان کوتاه

قرمز پوش چهار راه

اسماعیل قیصی‌زاده



چراغ که قرمز شد پسر گل فروش با دسته گل یاس و پیراهن سرخ بایرن که همیشه به تنش بود به طرفم آمد گفتم امشب منچستر گل باران‌تان می کند همیشه گوشه لبش لبخندی پنهان بود با شنیدن کری خواندن من لبخندش آشکار شد گفت اگر منچستر امشب برد من فردا یک دسته گل مجانی بهت میدم گفتم شرط قبول اگر تیم تو برنده شد من فردا همه گل‌هات رو یک‌جا ازت میخرم دستش را به نشانه قول و قرار یک شرط مردونه به‌طرفم دراز کرد با هم که دست دادیم چراغ سبز شد.

شب ۲۶ می ۱۹۹۹ فینال جام قهرمانان اروپا منچستر فرگوسن به شکل دراماتیک واری بایرن را دو بر یک شکست داد.

فردا اما هیچ گل فروشی در چهار راه نبود پشت چراغ قرمز نمی‌دانم به احترام کی یک دقیقه همه آدم‌ها سکوت کردند حتا وقتی چراغ هم سبز شد صدای بوق از گلوی هیچ ماشینی در نیامد انگار ماشین‌ها فضای سنگین چهار راه فردوسی را حس کرده بودند چهار راه یک چیز سرخ کم داشت و ماشین‌ها به مثابه گاوهای خشمگین، ماتادور قرمز پوش را نمی‌دیدند با نبودش تصویر چهار راه سیاه و سفید بود.

بعد از چند روز سر چهار راه یکی از بچه‌های گل فروش را دیدم ازش پرسیدم پسر قرمز پوش کجاست نیستش؟

با اندوهی که در چهره اش موج می‌زد گفت چند روز پیش آخر شب موتورسواری با سرعت بهش زد و سرش خورد به آسفالت و در جا مرد.

قلبم لرزید نفسم بند آمد بغض بودم و سکوت چراغ سبز شد ولی همه چیز از حرکت ایستاده بود. حالا به گمانم هر یکشبه بر پرچم های سرخ برافراشته ورزشگاه المپیک مونیخ میان انبوه جمعیت در اوج شادی‌های پس از گل به رقص و آواز درمی‌آید.

چند روز بعد گذرم به قبرستان افتاد در گوشه‌ای کنار دیوار کاه گلی، قبری بی‌نام و نشان دیدم خاک قبر نمور بود از بالای قبر درخت یاسی چسبیده به دیوار با گل‌های سفید سر کشیده بود یاد شرطم با پسر گل فروش افتادم مشتی خاک از قبر برداشتم چشم‌هایم را بستم و خاک را بوییدم خاک بوی گل یاس می‌داد.



لیان را به بوشهر برگردانید؛

وقتی بوشهر، صدای خودش را نمی‌شنود

حسن و حسین مژده، مژدگان



در سرزمینی که آفتاب از عمق دریا طلوع می‌کند، بوشهر، شهری با هویتی کهن و روحی زنده، موسیقی نه فقط یک هنر، که بخشی از زیست مردم است. و در این سرزمین، گروه بین‌المللی موسیقی لیان، به سرپرستی محسن شریفیان، سال‌هاست که قلب تپنده‌ی فرهنگ و صدای ریشه‌دار مردم جنوب است.



لیان، یادگار نغمه‌ها، آیین‌ها، و شادی‌های مردمانی‌ست که با ساز نی‌انبان، خنده می‌کارند و زندگی می‌نوازند. گروهی که بوشهر را به تمام دنیا شناسانده؛ از لندن تا ژاپن، از جشنواره‌های جهانی تا دل نوجوانانی که به واسطه همین موسیقی، عاشق بوشهر و ریشه‌های‌شان شده‌اند.

محسن شریفیان، هنرمندی که نی‌انبان را از فراموشی نجات داد و آن را به ثبت ملی و جهانی رساند، تنها یک موزیسین نیست، او معلم حافظه‌ی فرهنگی ماست و دخترش، لیانا شریفیان، دختری تابوشکن که ساز پدر را در آغوش گرفت و آن را از انحصار مردان بیرون آورد، حالا به عنوان سفیر زنان هنرمند ایران، نام بوشهر را در صحنه‌های جهانی طنین‌انداز کرده است.

اما با تمام این افتخارها، امروز گروه لیان سال‌هاست که در شهر خود، بوشهر، اجازه‌ی برگزاری کنسرت ندارد. آیا این انصاف است؟ آیا شایسته‌ی بوشهر هنرمندپرور است که صدای خودش را از خود دریغ کَند؟ چرا باید مردم این دیار برای شنیدن موسیقی خود، به شهرهای دیگر پناه ببرند؟

محرومیت لیان از اجرای زنده در بوشهر، تنها محرومیت یک گروه نیست، محروم کردن یک نسل از ریشه‌های فرهنگی‌اش است. وقتی جوانان و نوجوانان بوشهری صدای ساز خود را نمی‌شنوند، وقتی اسطوره‌های‌شان را روی صحنه شهر خود نمی‌بینند، چه طور می‌توان از هویت فرهنگی و تعلق حرف زد؟

ما از مسئولان فرهنگی، شهری و کشوری می‌خواهیم که صدای بوشهر را دوباره به خانه‌اش برگردانند. لیان، تنها یک گروه نیست؛ لیان، خودِ بوشهر است.

و بوشهر، شایسته‌ی شنیدن صدای خویش است.

امروز، حمایت از لیان، حمایت از هویت و فرهنگ بوشهر است. بگذاریم موسیقی، همان‌طور که همیشه بوده، صلح‌ساز باشد، نه قربانی سکوت و محدودیت.

ما صدای لیان هستیم؛ صدای بوشهر

وقتی بوشهر قشنگ‌تر شد

شاپور محمدی‌باغملایی



جشنواره کوچه نیمه تمام با پایان غم‌انگیز همدردی با مردم هرمزگان به انتها رسید، اولش هم با سوگ استاد فرهیخته زنده‌یاد دکتر حمیدی همراه بود... پنداری جبر طبیعت هم سر ناسازگاری داشت... اما در کنارش خیلی چیزهای قشنگی داشت.

همه احساس می کنیم که بوشهر کمی ... نه، خیلی بزرگتر شده ... بوشهر قشنگتر شده، خونه ها، کافه ها، رستوران‌ها و کوچه‌ها تمیزتر و قشنگ‌تر شده‌اند. بواسطه شادی و سرگرمی‌های این چند روز و دور از استرس، دردها و مریضی‌ها هم کمرنگ شدند. کارگردان چقدر بموقع و زیبا قصه و روایت کوچه را به نشانه همدردی و اثبات اصالت فرهنگ بوشهر و بوشهری، نیمه کاره با هزاران نکته و سخن پایان می‌دهد. و چه زیبا به مخالفان می گوید: مخالف عزیز دمت گرم که دعوای خونه را به کوچه نکشاندی... پلیس آفرین که با دل مردم کنار اومدی.

در این چند روزه همیشه فکر می کردم، چطور میشه آدم قدش به اندازه برج میلاد باشه!!!

احسان قدش به اندازه برج میلاد بود که از دورترین نقطه کشور از خراسان، از آذربایجان، از تهران، از خوزستان از فارس واز هرمزگان، قامتش را دیدن و دعوتش را پاسخ دادند...

مردم اصیل بوشهر و برخی از مدیران دلسوز استان قدشون به بلندای برج میلاد بود که تشعشع مهربانی، درایت و میزبانی‌شان موجب گردید که مهمانان احساس غریبی ننمایند و با امنیت و آسایش کامل لذت ببرند.کوچه‌های بوشهر امروزه بمانند مدرسه تاریخی سعادت، هویت و تاریخ این کهن دیار را در بر دارند. این کوچه‌ها گرچه باریک و کم‌عرض هستند اما با دلی گشاده به‌واسطه این جشنواره به وسعت تاریخ به وسعت خلیج فارس، هم‌وطنان و مهمانان گرامی را در آغوش می گیرند و عشق و مودت را به ارمغان می‌دهند.... .

باشد که هنرمندان خوش‌ذوق این فستیوال با هم‌فکری شهروندان و مدبران دانا وباتجربه، برای سال‌های آتی، برنامه‌های مفیدتر وجذاب‌تر تهیه وارائه دهند.

گزارشی از برنامه شاهنامه خوانی در بوشهر

و خداوند حکیم طوس را آفرید

جمیل رزمی





فرصتی دست داد تادر یک نشست ادبی با عنوان شاهنامه در امتداد زمان حضور یابم. این جلسه در کانون بازنشستگان آموزش و پرورش بوشهر و با حضور علاقمندان به فرهنگ ایرانی برگزار گردید آن چه همه به آن معترف هستند این است که شاهنامه خوانی در بندر بوشهر یک اتفاق قدیمی است اما به ندرت اتفاق می‌افتد که شخصیت‌های بزرگ، شناخته شده و درجه یک برای شرکت در یک برنامه تخصصی درحوزه شاهنامه‌پژوهی به بوشهر بیایند حضور دکتر علیرضا قیامتی پژوهشگر ومحقق سرشناس شاهنامه به همراه سرکارخانم پروین خاکپور رئیس بنیاد شاهنامه حکیم توس در این گردهمایی صمیمانه با استقبال دوستداران شاهنامه صورت گرفت آن چه که در این نشست به آن پرداخته وتاکید شد نیاز جامعه به شناساندن درست و دقیق شاهنامه به عنوان شاخص و معیاری اصیل برای نسل تشنه دانستن هویت حقیقی ایرانی خویش است اهمیت امروزین شاهنامه بر این است که از پاکی وشفافیت خاصی بهره مند است دکترقیامتی با بیان این‌که براساس پژوهش‌های صورت گرفته توسط شاهنامه پژوهان با صلاحیت این کتاب گنجینه‌ای زلال از ارزش‌های متعالی فرهنگ ایرانی است که ریشه در تعالیم والای انسانی دارد که این خود نشان از برجستگی زیست متمدنانه ساکنان فلات ایران بوده است نکته جالب دراجرای گردهمایی این بودکه این نشست به درخواست دکتر قیامتی برگزارگردید. ایشان که به دعوت دوستداران شاهنامه گناوه به این شهر سفر کرده بودند در راه بازگشت به تهران چون خاطره خیلی خوبی از انجمن شاهنامه‌خوانی بوشهر داشتند اصرارداشت که حتما قبل از رفتن از بوشهردیداری با دوستداران شاهنامه داشته باشندکه این اتفاق خوب صورت گرفت آقای دکتر قیامتی دارای تالیفاتی چند دراین حوزه می باشند این جلسه حوالی ساعت ۹ صبح آغازشد ابتدا استاد اکبر نهاری ضمن خیرمقدم به مهمانان با سرودن شعری در مدح ایران زمین حس خوبی رابه شرکت‌کنندگان دراین جلسه منتقل کرد. دکترقیامتی با ابرازخرسندی از حضورش دربین دوستداران حکیم توس به بیان رسالت فردوسی درزمانه تسلط زبان تازیان که یک زبان غیرایرانی بودپرداخت. ایشان وجود شاهنامه را به مثابه چراغی روشن و معیاری متین برای همه دوران ها دانست وی ویژگی‌های شاهنامه رابه بهترین وجه ممکن بیان کرد و پرداختن به آن را وظیفه تک به تک ایرانیان دانست آقای قیامتی در بخشی ازسخنانش اهتمام دولت ومردم تاجیکستان به گسترش فرهنگ شاهنامه‌خوانی در این کشور را ستودند. براساس قانون، آموزش وپرورش تاجیکستان را موظف کرده است که شاهنامه را در مدارس این کشور به عنوان یکی ازمواد درسی قانونی کرده است و برای کسانی که درشاهنامه خوانی وشاهنامه پژوهی فعال باشند پاداش‌هایی درنظرگرفته است ایشان همچنین با بیان این که درکشورهای غیرفارسی زبان و درسیدنی استرالیا مدرسه ویژه شاهنامه وجود دارد آقای قیامتی خواستار گسترش حمایت هرچه بیشتراز شاهنامه شدند ایشان باطرح این مسئله که فردوسی باسرودن شاهنامه سبک زندگی ایرانیان را برای آیندگان توضیح داده است دکترقیامتی همچنین ازنشست‌های شاهنامه خوانی که درچندین ایالت امریکا با حضور ایرانیان ونسل سوم ایرانی ها تشکیل می شود به نیکی یادکردآقای قیامتی گفت من دراین نشست‌ها که باحضورسیصد نفربرگزارمی‌شد حضوریافته‌ام چه‌قدرجالب بود او هم‌چنین علاقه ایرانیان کانادا دربرپایی نشست‌های شاهنامه‌خوانی راستودند ایشان درباره جلسات آنلاین شاهنامه خوانی درامریکا، کانادا و حتی کشورهایی که فکرش را نمی‌کنید مثل بلژیک که آن هم به همت ایرانی ها برگزار می‌شود رابسیارارزنده دانستند وآن را باعث حیات مستمرسبک زندگی ایرانیان دانستند دکتر قیامتی حیات زبان و فرهنگ ایرانی را مدیون فردوسی وشاهنامه دانست وازهمه حاضرین خواست تا نسبت به زنده نگه داشتن این یگانه یادگارنیاکان‌مان احساس وظیفه کنند و در جهت اعتلای آن بکوشند.

هنگامی که سالن نشست را ترک می کردم با احساس غرور نسبت به این حکیم فرزانه بی اختیار زمزمه کردم.

وخداوندحکیم توس را آفرید واو شاهنامه راآفرید وشاهنامه عظمت یک ملت را

عملکرد استانداران دولت چهاردهم

دکتر عبدالرسول عمادی



از انتصاب استانداران دولت چهاردهم حدودا شش ماه می گذرد.

بررسی عملکرد استانداران به صورت حرفه‌ای و تخصصی معمولا پس از گذشت یک‌سال از اجرای توافق‌نامه عملکردی استاندار صورت می‌گیرد اما افکار عمومی معمولا شش ماه پس از انتصاب استانداران به ارزیابی آنان می‌نشیند و عملکرد آنان را از منظر انتصاب مدیران ارزیابی می کند. در صورتی که استانداران از استانداردهای همسویی با گفتمان پیروز انتخابات برخوردار باشند، از شجاعت و کارآمدی لازم هم بهره‌ای داشته باشند و از شاخص‌هایی مانند توانایی در شناخت و مدیریت بازیگران سیاسی محلی، تحلیل درست فضای سیاسی، و اتخاذ تصمیمات هماهنگ با شرایط سیاسی استان نیز در کنار سایر ابعاد مانند آگاهی فرهنگی و بلوغ اجتماعی بی‌نصیب نباشند سه مشکل عمده و مردافکن برای ایجاد رضایت در نیروهای سیاسی گفتمان پیروز انتخابات دارند.این سه مشکل عبارتند از:

یک: شعار نابجای وفاق که آمد و خط سیر دولت چهاردهم را به سمت دلخواه جناح شکست خورده انتخابات منحرف کرد.

بر مبنای شعار وفاق اولا همه‌مدیران دولت قبل بنا نیست جا به جا شوند کما این که برخی وزرا و استانداران دولت قبل ابقا یا در موقعیت مشابه استفاده شدند و دیگر این که اصول‌گرایان در انتصابات بر اصلاح طلبان تقدم یافتند.

برای فهم این مساله واگذاری برخی وزارت خانه‌های مهم و تاثیرگذار در سرنوشت مدیریت کشور به جریان اصول‌گرایی کفایت می‌کند و سوم این که نمایندگان مجلس که به جریان شکست‌خورده انتخابات وابستگی دارند دائر مدار انتخاب مدیران کشور شدند.

اکنون هیچ مدیرکل و مدیر شهرستانی بدون نظر موافق یا حداقل اعلام بی‌نظری نمایندگان مجلس منصوب نمی‌شود و در مسیر جلب موافقت نمایندگان کرامت مدیران اجرایی نیز به باد فنا می‌رود.

دو: تعدد مراکز استعلام و سخت‌تر شدن شرایط انتصاب مدیران که عملا دست استانداران را برای بهره‌گیری از توان‌مندی نیروهای اصلاح‌طلب استان‌ها بست و فضای یاس و نومیدی را بر جریان حامی دکتر پزشکیان در انتخابات مستولی کرد.

سه: سابق بر این استانداران می‌توانستند در تعامل با وزارت‌خانه‌ها از نیروهای خارج از دستگاه‌ها که کفایت مدیریتی لازم را داشتند برای تولیت امور و پذیرش مسئولیت دستگاه‌ها استفاده کنند و اکنون وزارت‌خانه‌ها محدودیت خودخواسته و خودساخته‌ای نیز فراهم کرده‌اند و اصرار بر به مدیریت رساندن نیروهای داخلی دستگاه خود دارند که این امر امکان نیروسازی و مانور استانداران در حوزه ماموریت‌شان را به شدت کاهش داده است.

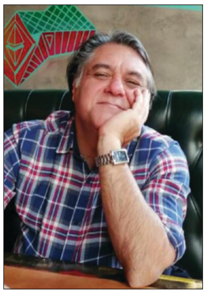
این سه مشکل عمده ترمز تحرک سیاسی استانداران را کشیده و عملا آن‌ها را در مقابل توقع حامیان دولت دست بسته نگه داشته است.

اگر دولت علیرغم شعار توسعه اختیارات استانداران که هنوز هم رئیس‌جمهور در این‌جا و آن‌جا بر آن تاکید می‌کند، برای باز کردن دست استانداران کشور کاری انجام ندهد و بی‌عملی موجود ادامه یابد زمزمه‌های مرتبط با درخواست عزل و استعفای استانداران هر روز بلندتر شنیده خواهد شد و قبل از آن که وزارت کشور پس از یک‌سال عملکرد استاندار خود را بررسی کند افکار عمومی حکم برکناری بسیاری از استانداران را صادر خواهد کرد.

معرفی فیلمِ‌های مطرح و خوب خارجی ۲۰۲۴

دیدن فیلم خوب

مهدی غضنفری



جدول ارزش‌گذاری فیلم‌ها به شیوه نگارنده:
("تسامح" به معنی "آسان گرفتن" و یا "ارفاق" است.)
فیلمی که "اصراری نیست" دیده شود.(ضعیف)
فیلمی که "به دلیل یا دلایلی جالب است" دیده شود. (متوسط)
(با "تاکیدش" نزدیک به خوب و با "تسامح‌ش" نزدیک به ضعیف است)
فیلمی که "خوب است" دیده شود.(خوب)
فیلمی که "حتما" دیده شود.(خیلی خوب)
(فقط برای فیلم هایی است که آزمون زمان را طی کرده‌اند)
فیلمی که "حتما و باید" دیده شود.(عالی)

جریان Flow (گینتس زیلبالودیس): ۲۰۲۴ لتونی ، خوب است دیده شود.
«جریان» یکی از پر حضور و پر جایزه‌ترین فیلم‌های جشنواره ای جهان و برنده جشن سینمایی گلدن گلوب و اسکار انیمیشن امسال بود. «جریان» انیمیشنی بدون کلام با تکنیکی حیرت‌انگیز است. داستان درباره گربه‌ای است که به‌دلیل تغییرات اقلیمی و بالا آمدن آب مجبور به کوچ اجباری می‌شود و در این کوچ با حیوانات دیگری همراه می شود. «جریان» فیلمی معرفت‌شناسانه است که پر از مفاهیم فلسفی، اجتماعی با رویکردی انسانی است.

هنوز این‌جا هستم Iam Still Here (والتر سالس): ۲۰۲۴ برزیل با تاکید جالب است دیده شود.
فیلم برنده اسکار بهترین فیلم بین‌المللی شد در حالی که گمان بر این بود که امیلیا پرز(ژاک اودیار) این اسکار را دریافت خواهد کرد. «هنوز این‌جا هستم» فیلمی بیوگرافیک (زندگی‌نامه‌ای) درباره دیکتاتوری نظامی و سر به نیست کردن مخالفان در برزیل است که حدود بیست سال (از اوسط دهه شصت شروع و تا اواسط دهه هشتاد ادامه پیدا کرد) به طول انجامید. داستان فیلم درباره ناپدید شدن روبنس پایوا ۱۹۷۱ نماینده سابق مجلس و تلاش های همسر (یونیس) و خانواده‌اش برای یافتن اوست. آن‌چه فیلم را با نمونه‌های مشابه متفاوت می‌نماید روحیه شاد خانواده دچار بحران شده و حال و هوای مردم برزیل حتی در شرایط سخت است. در جایی از فیلم عکاس روزنامه از خانواده می‌خواهد برای تاثیر بیشتر در فقدان پدر اخم کنند و یا عصبانی باشند اما آنان سرباز می‌زنند و می‌خندند. سکانس پایانی و قبولی دولت وقت برزیل در سربه نیست کردن شوهر و احساس موفقیت همسر از این پذیرش حسی متناقض دارد. هم تراژیک است و هم واجد نوعی سرور است.

دختری با سوزن یا میل بافتنی The Girl With The Needle (مگنوس وارن هورن) : ۲۰۲۴ دانمارک با تاکید جالب است دیده شود.
داستان فیلم در دانمارک محنت زده حوالی قبل و بعد از جنگ جهانی اول رخ می دهد. فیلم داستان زنی بی پناه است که حوادث بسیاری را تجربه می‌کند. «دختری با سوزن» با کارگردانی فوق‌العاده و فیلم‌برداری سیاه و سفید و چشم نوازش فیلمی درباره زشتی‌ها، پلیدی و جبر موقعیت است. «دختری با سوزن» زیباشناسی فرمال زشتی ها است.



امیلیا پرز Emilia Perez (ژاک اودیار): ۲۰۲۴ اسپانیا... با تسامح جالب است دیده شود.
اولین رونمایی از فیلم در جشنواره کن بود که جوایزی هم برد.کارگردان فیلم فرانسوی اما فیلم به زبان اسپانیولی است. فیلم موزیکال است. روند فیلم در پخش پایانی‌اش به ارزش‌های فیلم صدمه‌های زیادی زده است. با توجه به کاندیدا شدن فیلم در بخش‌های زیادی در اسکار احتمال جوایز زیادی برای فیلم بود اما افشا شدن توییت‌های بازیگر نقش اول فیلم در تمامیت‌خواهی افراطی‌اش اسکارهای زیادی را پراند.(مخصوصا اسکار فیلم بین‌المللی)

دانه انجیر معابد The Seed of The Sacred Fig (محمد رسول اف) : ۲۰۲۴ آلمان، با تسامح جالب است دیده شود.
«دانه انجیر معابد» فیلمی فارسی زبان است که ظاهرا مخفیانه ساخته شده است. (البته همچین مهمی در فیلم مشاهده نمی‌شود!) فیلم دو بخش دارد بخش اول داستان خانواده قاضی‌ای امنیتی است که با خانواده (مخصوصا دخترهایش) و پیرامون (پیرامونی که درگیر جنبش زن زندگی آزادی شده است.) دچار چالش است. بخش دوم از جایی شروع می شود که اسلحه پدر گم می‌شود و این باعث حادتر شدن رابطه پدر با خانواده و پیرامون می‌شود. «دانه انجیر معابد» فیلم یک دستی نیست. بخش دوم فیلم اقناع‌کننده نیست. روند فیلم بیش از آن‌که به‌دلیل ضرورت‌های داستانی باشد بیشتر حکم مانیفست فیلمساز را دارد و به پیشنهاد اوست.

خاطرات یک حلزون Memoir of A Snail (آدام الیوت) : ۲۰۲۳ دانمارک ، با تاکید جالب است دیده شود. «خاطرات یک حلزون» با تکنیکی جالب و پر از ایده‌های فوق‌العاده است. آدام الیوت که در فیلم قبلی‌اش (مری و مکس) ۲۰۰۹ دلبری‌ها کرده بود اکنون و در این انیمیش با مطرح کردن ایده‌های بزرگسالانه دلیری را نیز به دلبری افزوده است.

ربات وحشی The Wild Robat (کریس سندرز): ۲۰۲۴ آمریکا ، جالب است دیده شود.
«ربات وحشی» در نظر اول خیلی شبیه به وال ای (توماس نیومن ۲۰۰۸ است اما در ادامه مخاطب متوجه می‌شود که مسیر داستانی متفاوتی دارد. «ربات وحشی» از فیلمنامه‌ای دقیق برخوردار است که کارگردانی ماهرانه‌اش به فیلمنامه غنای بیشتری بخشیده است.

والاس و گرامیت: انتقام پرندگان (پنگوئن) Wallas and Gromit:Vengeance Most Fowl (نیک پارک و مرلین کراسینگهام) ۲۰۲۴ آمریکا، جالب است دیده شود. «والاس و گرومیت: انتقام پرندگان» انیمیشنی مفرح و بشدت پست مدرن است. فیلم هم لحنی شوخ و شنگ دارد (پارودیک است) و هم پر از ارجاع به فیلم‌های دیگر است.

درون و بیرون۲ 2 Inside Out (کلسی من) : ۲۰۲۴ آمریکا، جالب است دیده شود.
فیلم طبعا ادامه‌ای بر «درون و بیرون ۱» (۲۰۱۵) است. «درون و بیرون۱» فیلمی کودکانه و آموزشی بود که مثل یک پدیده بزرگ کشف شد. چرا؟ چون فیلم موفق شده بود اصلن نشان ندهد که دارد آموزش می‌دهد. «درون و بیرون ۲» نیز به مانند فیلم اول انیمیشنی درباره احساسات انسانی است. کاراکتر فیلم اکنون نوجوانی ۱۳ ساله است و درگیر پدیده بلوغ است. بلوغ کاراکتر مرکزی فیلم بر احساسات دیگرش نیز تاثیر دارد. فیلم کماکان رویکردی آموزشی دارد و کماکان نیز موفق میشود این مهم را پنهان کند.

نُه دهه انتظار، برای پرواز در گناوه

محمد مذکوری



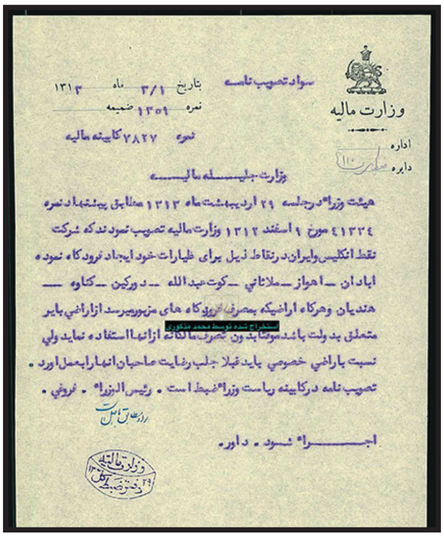
در سال ۱۳۱۳ شمسی، هیئت دولت ایران به ریاست محمدعلی فروغی مصوب کرد که در چند بندر مهم و راهبردی کشور، از جمله گناوه، اهواز، آبادان و... فرودگاه‌هایی تأسیس شود تا زیرساخت حمل‌ونقل هوایی با توجه به اهمیت ژئوپلیتیک و اقتصادی این مناطق تقویت گردد. این تصمیم هوشمندانه در دوره‌ای اتخاذ شد که ایران به‌تازگی وارد عصر نوین توسعه ملی شده بود و اهمیت بنادر جنوبی برای ارتباط با جهان به روشنی شناخته شده بود.

اما امروز، در سال ۱۴۰۴، درحالی‌که گناوه به یکی از بنادر زنده، پویا و حیاتی ایران در حوزه اقتصاد مردمی، ترانزیت دریایی، و گردشگری جنوب تبدیل شده، همچنان از داشتن ابتدایی‌ترین زیرساخت حمل‌ونقل هوایی یعنی فرودگاه محروم است. این محرومیت نه به‌دلیل کمبود بودجه یا نبود زیرساخت‌های اولیه، بلکه ناشی از کوتاهی‌ها و خیانت‌هایی است که در سکوت و بی‌خبری عمومی رخ داده است.

در کمال تأسف، سند زمین فرودگاه گناوه، که سال‌ها پیش با هدف راه‌اندازی این زیرساخت راهبردی اختصاص یافته بود، به‌جای پیگیری برای اجرایی‌شدن فرودگاه، به وزارت مسکن و شهرسازی واگذار شده است؛ اقدامی آشکار در تضاد با منافع عمومی مردم این شهرستان. انتقال سند زمین فرودگاه به نهادی غیرمرتبط، بدون هیچ‌گونه توجیه فنی یا مطالبه‌گری محلی، نشانه‌ای از بی‌عدالتی و نادیده‌گرفتن حقوق تاریخی مردم این منطقه است.

چه کسی پاسخ‌گوی این خیانت آشکار به مردم گناوه است؟ مردمی که با وجود تحمل دهه‌ها محرومیت، هم‌چنان با غیرت، تلاش و امید، بندر خود را زنده نگه‌داشته‌اند، آیا سزاوار آن نیستند که پس از ۹۰ سال، مصوبه رسمی دولت وقت به سرانجام برسد؟

بندر گناوه نیازمند توسعه‌ای عادلانه است، نه وعده‌های بایگانی‌شده و تصمیماتی در خفا. اکنون وقت آن رسیده که صدای مردم این بندر تاریخی شنیده شود و



وزارت مالیه
اداره
دایره

سواد تصویب نامه بتاریخ ۳/۱ ماه ۱۳۱۳
نمره ۱۳۵۹ ضمیمه
نمره ۲۸۲۷ کابینه مالیه

وزارت جلیـلـه مالیـه

هیئت وزراء درجلسه ۲۹ اردیبهشت ماه ۱۳۱۳ مطابق پیشنهاد نمره ۴۱۳۳۴ مورخ ۹ اسفند ۱۳۱۲ وزارت مالیه تصویب نمودند که شرکت نفط انگلیس وایران درنقاط ذیل برای طیارات خود ایجاد فرودگاه نمود ه ابادان ـ اهواز ـ ملاثانی ـ کوت عبدالله ـ دورکین ـ کناوه ـ هندیان وهرکاه اراضیکه بمصرف فرودگاه های مزبور میرسد ازاراضی بایر متعلق بدولت باشد موقتا بدون تصرف مالکانه ازانها استفاده نماید ولی نسبت باراضی خصوصی باید قبلا جلب رضایت صاحبان انهارا بعمل اورد.

تصویب نامه درکابینه ریاست وزراء ضبط است. رئیس الوزراء. فروغی.

اجـــــراء شود. داور.

استخراج شده توسط محمد مذکوری

حق قانونی و دیرینه آنان به رسمیت شناخته شود.

پانوشت تصویر پیوستی: تصویب‌نامه هیئت وزرا ایران درخصوص احداث فرودگاه در گناوه و آبادان و اهواز و... توسط شرکت نفت ایران و انگلیس در سال ۱۳۱۳، به ریاست محمدعلی فروغی

ای کاش قدر این ایثارگری‌ها را می‌دانستند

هلنا سعادتمند



صدای نوای حزین از حسینیه گلزار شهدای بوشهر، فضای میدان را فراگرفته بود. عابران، با کنجکاوی از هم می‌پرسیدند چه خبر است؟ پاسخ یکسان بود: «شهیدی پس از ۳۹ سال به آغوش خانواده بازگشته است.»

ناگهان، خاطراتی از سال‌های دور، چون موجی، مرا فرا گرفت؛ شور و التهاب وصف‌ناپذیر آن دوران. مادرانی را می‌دیدم که با قرآن در دست، فرزندانشان را تا پای اتوبوس‌های راهی جبهه بدرقه می‌کردند. سوزشی در چشمانم، و بغضی در گلویم نشست. هشت سال دفاع مقدس؛ سال‌هایی که زن و مرد، دوشادوش هم، در برابر دشمن ایستادند و از میهن خود دفاع کردند.

اما امروز، در این زمانه، چه چیزهایی تغییر کرده‌اند؟ آیا آن روزها می‌دانستیم که مسئولین تا این حد تغییر می‌کنند؟ آیا تصور می‌کردیم افرادی که از جنگ و جبهه هیچ درک و شناختی ندارند، در مورد سرنوشت جانبازانی که امروز در پیچ و خم بیماری‌های دوران جنگ رنج می‌برند، تصمیم‌گیری کنند؟ آیا می‌دانستیم که تحریم‌ها و بی‌برنامگی‌ها، زندگی را بر جانبازان سخت‌تر از گذشته می‌کند؟

شهید عزیز، خوش آمدی به شهرت! اما حال شهر خوب نیست. کسانی که از نام تو و جانبازی دیگران، وام می‌گیرند، عملاً به بازماندگان جنگ بی‌توجه هستند. چه بسیار جانبازان با سابقه حضور طولانی در جبهه که پس از سال‌ها دوندگی و ارائه مدارک، تنها درصد ناچیزی جانبازی دریافت کرده‌اند. دردها بسیارند... دوران کاغذبازی و پارتی‌بازی، جان جانبازان را به ستوه آورده است.

شهید عزیزم، نمی‌خواستم در بدو ورودت، غمگینت کنم، اما این‌ها واقعیت‌های تلخ جامعه ما هستند. صدای «الله اکبر» و عطر حضور شما، در فضا می‌پیچد، اما بی‌مهری‌ها همچنان باقیست. اشک‌هایم جاری می‌شوند و آرام زمزمه می‌کنم: «شهید عزیزم، به وطن خوش آمدی...»

مردم، شهدا و جانبازان، در راه حفظ این میهن، جان فشانی کردیم و از خاک وطن دفاع نمودیم. ما حافظان و پاسداران این مرز و بوم بودیم و هستیم. اما امروز، بی‌مهری‌ها و فراموشی‌ها، دردی بزرگ بر دل‌های‌مان می‌گذارد. این بی‌توجهی‌ها، شرمساری بزرگی است برای جامعه‌ای که مدیون ایثار و فداکاری شماست.

ای کاش قدر این ایثارگری‌ها را بیش از پیش می‌دانستیم. ای کاش به یاد می‌آوردیم که امروز، مدیون خون پاک شهدا و صبر و شکیبایی جانبازان هستیم. امیدوارم این دردها روزی به پایان برسد و قدردانی از این عزیزان، عملی‌تر از حرف باشد.

مخازن خطرناک سوخت را از بوشهر خارج کنید



اردشیر ترک زاده: مسئولان ارشد بندر بوشهر از مدیر و اداره‌کنندگان شرکت پلی اکریل در محله صلح آباد بوشهر تکلیف نمایند که پاسخگویی سئوالات پیش آمده به مقامات ارشد استان و مردم باشند.

۱–به لحاظ این‌که بیش از چهار دهه از ساخت این مخازن می گذرد، باعنایت به خوردگی آهن آلات در طول زمان، ورق های بکارگرفته شده در ساخت مخازن عمر مفیدشان بطور متوسط چند سال محاسبه گردیده است؟

۲ – آیا ضخامت سنجی لازم براساس برنامه زمانبدی آن‌جاگرفته و مقاومت این مخازن توسط کارشناسان ذیصلاح تایید شده است؟

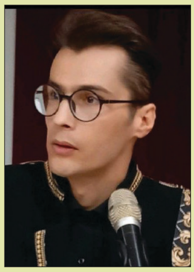
۳–بخارات و گازهای متصاعد از مخازن مربوطه که تهدیدی جدی برای سلامتی و بهداشت مردم محله صلح‌آباد محسوب می گردند به کجا هدایت می شوند؟!

۴ – فاصله مخازن از یکدیگر چندمتر است و آیا بر اساس رعایت استانداردهای موجود محاسبه و اجرا گردیده است یاخیر؟!

۵– آیا عوامل و خطرهای طبیعی پیش بینی نشده برای مخازن در مجاورت دریا در نظر گرفته و محاسبه گردیده است یاخیر؟! آقایان مسئول شناسایی خطرات و ارزیابی ریسک‌های این مخازن بسیار ضروری می باشد، بدین لحاظ وظیفه دارید حداقل اطمینانی را برای مردم ایجاد کنید بدین لحاظ ضروری است پس از دریافت پاسخ کتبی از شرکت فوق، مقرر گردد موضوع را به بالاترین مراجع تخصصی جهت بازرسی و راستی آزمایی ارجاع گردد.

فقط خلیج فارس

مجتبی گرگوری‌مطلق



در دل تاریخ، آن‌جا که امواج آبی به سواحل تمدن می‌کوبند و نسیم ملایم از اسرار هزار ساله حکایت می‌کند، خلیجی آرمیده است با نامی کهن، وزین و سربلند؛ بنام خلیج فارس نامی که در رگ‌های جغرافیا و فرهنگ، همچون خون در رگ‌های یک ملت جاری‌ست.

نامی که قرون و اعصار، از الواح سنگی هخامنشی تا سفرنامه‌های ابن‌بطوطه و نقشه‌های دریانوردان یونانی و عرب، بر سینه زمین و دل دریا حک شده است.

خلیج فارس، نه فقط یک نام، که آیینه‌ای‌ست از هویت، شکوه و حضور پایدار ایران در پهنه تاریخ.

همانند شمشیری زنگارناپذیر، که بر آن هرچه زمان دست یازد، جز فزونی اعتبار حاصلی نخواهد یافت.

نامی که همچون خورشید، از مشرق معرفت برخاسته و بر کرانه‌های فرهنگ و سیاست تابیده است.

و اینک، در روزگار پرهیاهوی دروغ‌پردازی‌ها، برخی دولت‌های نوپدید و بی‌ریشه، می‌کوشند با تحریف حقیقت، نامی دروغین بر این گوهر تاریخی نهند.

لیک این تلاش، همان‌گونه که رودخانه‌ای نتواند مسیر خود را وارونه سازد، محکوم به شکست است.

نه می‌توان حافظه جهانی را شست‌وشو داد، و نه می‌توان اسناد هزاران‌ساله را با تزویر نوشتاری پاک کرد.

خلیج‌فارس، یادگار کوروش، داریوش، نادر، و دریادلان جنوب است.

در ژرفای امواج آن، نغمه لنج‌های بومی بوشهر و خوزستان و هرمزگان با طنین شعر خیام با هم آمیخته‌اند. هر نسیم که از آن سوی آب برمی‌خیزد، نوای «فارس» را در گوش زمان زمزمه می‌کند .

نام خلیج فارس، نه با قلم سیاست، بلکه با جوهر تاریخ نگاشته شده؛ و آن که بخواهد آن را بزداید، با تاریخ در ستیز است و با حقیقت در خصومت.

ای نادانان این خلیج، همچون اشک چشم مادر، پاک، پرارج و غیرقابل تقلب است.

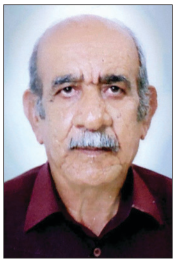
به خلیج فارس، پسوند و پیشوند، خلیج تا اَبد فارس و خلیج همیشه فارس ندهید، که نامش فقط خلیج فارس است و بس.



از دیلم تا اهرم؛

که عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل‌ها

غلام حسین‌زاده ـ معلم بازنشسته



مهرماه سال ۱۳۴۶ و بعد از فارغ‌التحصیلی از دانشسرای مقدماتی بوشهر، به استخدام ادارۀ فرهنگ بوشهر درآمدم و علی‌رغم این‌که سهمیۀ بخش اهرم (مرکز شهرستان تنگستان) بودم، بنده را به بخش دیلم فرستادند. هرچند فرستادنم به دیلم تحمیلی بود، اما به خاطر علاقۀ شدید به شغل معلمی، پذیرفتم و خودم را برای حرکت آماده کردم.

بالاخره بعد از چند روز، بار و بنه را بستم که راهی شوم. آن زمان تنها وسیله‌ای که در آن مسیر رفت و آمد داشت، یک وانت پیکاپ بود که محصولات خرما و میوه و مرکبات روستای کوهستانی خاییز (از توابع شهرستان تنگستان) را به شهر آبادان حمل می‌کرد. با رانندۀ پیکاپ که آشنا بود، صحبت کردم و قرار شد بعد از بارگیری لیمو از روستای خائیز، همسفر او شوم.

صبح روز بعد، روانۀ دیلم شدیم. به خاطر این‌که خستگی مسیر طولانی اهرم تا دیلم را تحمل کنم، راننده به هر آبادی که می‌رسیدیم، آن را معرفی می‌کرد. به جاده‌ای پرپیچ و خم و کوهستانی با پرتگاهی ترسناک رسیدیم، راننده گفت که این‌جا به کوه «بانک» مشهور است. او در بین راه ضمن معرفی مناطق و آبادی‌ها، مدام مرا به خوردن میوه دعوت می‌کرد تا حوصله‌ام سر نرود.

نهایتاً عمر سفر به سر آمد و دورنمای آخرین آبادی که پیدا شد، راننده گفت این‌جا روستای «امام حسن» است و تا دیلم راهی نمانده است. بعد از روستای امام حسن، به قهوه‌خانه‌ای رسیدیم که تقریباً پایان راه بود. راننده آن‌جا توقف کرد و پیاده شدیم. راننده با قهوه‌چی آشنا بود و مرا هم به او معرفی کرد و گفت «معلم دیلم» است و باید وسیله‌ای برایش پیدا کنی که او را تا دیلم برساند. قهوه‌چی هم دست روی چشمش گذاشت و اطاعت کرد و گفت با بهترین وسیله او را به سمت دیلم می‌فرستم. آن سال‌ها مسیر گذر از دیلم به خوزستان طوری بود که ماشین وارد دیلم نمی‌شد و از کنار آن می‌گذشت.

بعد از خداحافظی با راننده، خسته و کوفته بودم و دوری از دوستان و خانواده نیز که به دیدن هر روزۀ آن‌ها عادت کرده بودم، مزید بر علت شده بود و همان ساعت اولیه «دلتنگی» به سراغم آمد، اما شوق معلمی مرا واداشت که تحمل کنم و خودم را برای خوگرفتن با محیط جدید آماده سازم.

قهوه‌چی را صدا زدم و غذا خواستم، اما تنها غذای وی، تخم‌مرغ نیمرو بود. تخم مرغ را خوردم و منتظر وسیله بودم. یک ساعت گذشت که قهوه‌چی مرا صدا زد و گفت: «آقا معلم» وسیله رسید، بفرمایید! اطرافم را نگاه کردم، اما وسیله‌ای به چشم نمی‌خورد. گفتم بزرگوار، پس این وسیله کجاست؟ ایشان هم به یک گاری اشاره کرد و گفت بهترین وسیله همین «عربانه» است، بفرمایید! (عربانه در زبان عربی یعنی درشکه و دلیجان، اما در برخی مناطق استان بوشهر به گاری هم عربانه می‌گویند.) وسایلم را روی گاری گذاشتم و سوار آن شدم. «عربانه» یا همان گاری که چهار پابو آن را می‌کشیدند، روانۀ دیلم شد. بیست دقیقه بعد هم به دیلم رسیدیم. بماند که بر من چه گذشت و رسیدن شب در دیار غریب هم مزید بر خستگی و کوفتگی شد. وسایل و خرت و پرت‌هایم را در یک محل گاراژ مانند تحویل دادم و قرار شد که صبح آن را تحویل بگیرم. در یکی از کوچه‌های محل قدم‌زنان در این فکر بودم که شب به کجا پناه ببرم؛ آن هم در جایی که هیچ‌گونه شناختی از آن نداشتم و کسی را هم نمی‌شناختم. زمانی کوتاه همچنان قدم‌زنان در فکر اقامتگاه شب بودم و اینکه چه باید کرد، زیرا جایی به نام «مسافرخانه» هم وجود نداشت که به آن پناه ببرم. تا این‌که کنکاش ذهنی‌ام چاره‌ساز شد و یادم آمد که یک نفر آشنا باید ساکن و اهل دیلم باشد. ایشان آقای «غلامرضا کپتان» (خدایش بیامرزاد) و از دوستان دوران دانشسرا بود.

به راهم ادامه دادم تا به یک مغازۀ بقالی رسیدم و از ایشان سراغ خانۀ آقای کپتان را گرفتم. دکان‌دار بدون معطلی نشانی آقای کپتان را داد. همین که می‌خواستم حرکت کنم، یک موتورسوار از راه رسید و مغازه‌دار به او گفت که مهمان آقای کپتان هستم و مرا به خانۀ آنها ببرد. موتورسوار هم زحمت کشید و مرا بر ترک خود سوار کرد و راهی خانۀ دوست شدیم. قبل از این‌که درب حیاط را بزنم، درب خودش باز شد و دختر خانم کوچولویی بیرون آمد. پرسیدم آقای کپتان تشریف دارند، گفت بله و فوراً وارد خانه شد و خبر داد. چند لحظه بعد دوست دوران دانشسرا را ملاقات کردم. بعد از سلام و احوالپرسی، دستور داد حمام را آماده کنند و بعد گفت باید به حمام بروی و گرد راه را بتکانی. این محبت و لطف قابل توصیف نیست، اما همین را بگویم که محبت و احترام زایدالوصف دوستم خستگی راه را از تنم به در کرد و دلتنگی و دوری از خانواده را از ذهنم بیرون نمود.

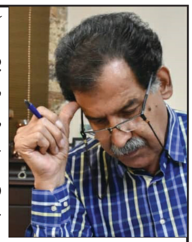
یونس: صبح روز بعد به ادارۀ آموزش و پرورش دیلم که آن زمان «نمایندگی بوشهر» بود رفتم و پس از ملاقات با رییس اداره، خودم را معرفی کردم و ابلاغم را نیز به او دادم. رییس اداره خوشحال شد و خوش‌آمد گفت و فوراً دستور صدور ابلاغ مرا در مرکز بخش دادند.

اول مهرماه سال ۱۳۴۶ در یکی از مدارس شهر دیلم مشغول به تدریس شدم. هر روز که بیشتر می‌گذشت، تلاشم بر این بود که بر خود مسلط باشم و با محیط جدید بیشتر مأنوس شوم. ناگفته نماند که آن زمان وجهۀ شغلی معلم در بین مردم نسبت به سایر مشاغل کاملاً فرق داشت و کشیدن سختی‌ها و رنج و محنت‌ها در آن زمان، ارزشی بس افزوده داشت. این‌که می‌گویم معلمی با سایر مشاغل فرق داشت، دلیل روشنی بر منزلت و مقام شامخ معلم در جامعه بود؛ طوری که معلم در روستا علاوه بر وظیفۀ تعلیم و تربیت، خود به تنهایی یک «شورا» برای حل اختلاف بین مردم بود.

ادامه دارد...

رفتن میش مراد به مکه و حاجت مو

ابراهیم بشکانی



آقا محمدی همسایه‌مان بود. او مجرد و تنها زندگی می کرد. همسایه‌ای که بازی در کوچه را کوفت‌مان می کرد! از ساعت ده صبح تا شش عصر برایش سر ظهر بود و بازی برای ما قدغن! اگر سر و صدا می کردیم توپ‌مان را پاره و طناب بازی‌مان را قیچی می کرد و یا توی کل‌های تیرمایه بازیمون (گودال‌های تیله بَازی)آب می ریخت، هرلحظه آماده بود که صورتش از خشم سرخ شود و رو به ما بغُرد.

تا اینکه ماه حاجیون رسید و همسایمون مشتی مراد سلمونی با جهاز (لنج تجاری) از مسیر بوشهر-کویت، رفت مکه؛ قدیما مثل امروز کاروان‌های منسجم و قانونی نبود، هرکس می‌توانست فرادا از هر طریقی به مکه برود، خیلی ها با لنج از بوشهر به کویت و یا بصره می‌رفتند و از آن‌جا به مکه، چند روزی بعد از رفتن مش مراد طبق بعضی رسوم قدیم تو میدونِ کوچکِ کنار خونمون با فرو کردن دوتا چندل (تیر چوبی) تو زمین، لوله یا همان تاب جفتی بستند و هر روز عصر خانم‌ها با دخترا فرش پهن می کردند و دور هم جمع می‌شدند و ضمن خوردن چای و تنقلات، دو به دو روبروی هم سوار لوله می‌شدند و پس از قفل کردن انگشتان پاشون توی هم، اول آهسته سپس اُویش می کردند (حرکات سریع رفت و برگشت).

بعضی از آن‌ها چاوشی و اشعار مخصوصی می‌خواندند و به محظ پیاده شدن آن‌ها، ما بچه ها سوار می‌شدیم و کیف می کردیم، تا یکی دو روز مانده به آمدن حاجی از مکه یه پارچه سبزی، وسط پهن می کردند تا هر کس حاجتی داره پولی زیر پارچه بگذاره، بعد هم پول و پارچه را جمع می کردند و به یه آخوند یا سیدی می دادند تا بیاد و هم برای بسلامت رسیدن حاجی و هم حاجت روا شدن مردمی که پول پرداخت کرده بودند، یه روضه بخونه.

اون روز اهل محل جمع شدند، و یکی‌یکی جلو آمدند و پول هایشان را گذاشتند زیر پارچه، من به اطراف نگاه کردم، دیدم آقای محمدی کمی دورتر روبروی در خونشون ایستاده بودَ و با آن شکم گنده و ابروهای پرپشتش به جمع نگاه می کرد، یک لحظه به او و یک لحظه به پارچه سبز نگاه کردم، می‌توانستم همین الان آرزو کنم که آقای محمدی از کوچه ما برود یا برای همیشه بیفتد بیمارستان و یا اصلا بمیرد و خلاص... آن‌وقت کوچه و میدون، قرقِ ما بچه‌ها می‌شد و می توانستیم بی درد سر داد بزنیم و بازی کنیم.

یه لحظه رو به برادرم که کنارم ایستاده بود کردم و گفتم: برو به ننم بگو یه پولی بده، من حاجت دارم! آقای محمدی تیزبین که داشت نگام می کرد فوری فهمید، اومد طرفم اخم کرد، قلبم لحظه‌ای ایستاد.

بعد پرسید: چیه حاجتت؟

زبانم بند آمده بود. من و منی کردم و گفتم: هیچی...

کمی نگاهم کرد. سرخیِ سفیدی چشم‌هایش می‌ترساندم. دست کرد توی جیبش و یک اسکناس بیست تومنی گذاشت توی دستم و گفت: بیا، مهمون من.

اسکناس ازش گرفتم و زیر نگاه تیز آقای محمدی جلو رفتم، و چپاندمش زیر پارچه سبز و چشم‌هایم را بستم و دعا کردم: خدایا آقا محمدی بمیره!

همین که برگشتم، چشمم افتاد توی نگاهش...

یک‌آن از خودم بدم آمد. من با پول خود آقا، آرزوی مرگش را کرده بودم. پول خودش را خرج مردن خودش کرده بودم.

مثل این بود که با پول کسی زهر بخری و بریزی توی غذای خودش.

اگر راست‌راستی بمیرد...؟

کمی بعد آقای محمدی رفت تو خونه، من ماندم و حاجتی که راضی بودم بیست تومان دیگر بدهم که خنثی شود.

از فردا، هراس مردن آقا با من بود. اگر می‌مرد یعنی من کشته بودمش...

صبح فردا در خانه شان را زدم و گفتم: آقا نون نمی‌خواین برم براتون بگیرم؟

می‌خواستم اَین آخرین نون عمرش را من گرفته باشم، اقل کم!

بربر نگاهم کرد و سرش را بالا انداخت.

بَعد از آن، وقت بازی کردن، سر بچه‌ها داد می‌کشیدم که جلوی خانه آقای محمدی سروصدا راه نیندازند. و توی دلم می‌گفتم: بذارین این روزای آخر راحت بخوابه...

خیرات و نذری که پخش می‌شد سهم او را خودم می‌بردم و بهش می دادم و بی‌هوا می‌پرسیدم آقا چیزی لازم ندارین؟

هیچ‌وقت چیزی لازم نداشت و من سعی می کردم بهش کمک و محبت کنم، تا وقتی مرد گناهم کم بشه، چند وقت گذشت، آقا زنده بود هنوز!

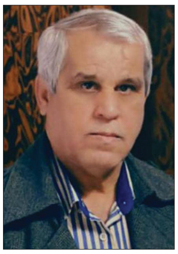
روزی پدرم را توی کوچه دیده بود و بهش گفته بود که چه پسر خوبی تربیت کرده؛ یک روز وقت بازی توپ‌مان افتاد توی خانه شون، صدای شکستن شیشه آمد.

گفتیم الان است که پاره‌اش کند. آمد جلوی در، به توپ، به ما و مستقیم به من نگاه کرد. بعد توپ را قِل داد جلوی پاهای من... رو به من لبخند زد: بازی کن!

و جلوی در ایستاد به تماشای بازی ما. پارچه سبز و حاجت من او را نکُشت بلکه محبت من، او را زنده کرده بود.

ماجرای نشانه‌گیری با تفنگ

اکبر نهاری



در دوران کودکی و نوجوانی، به قول امروزی ها من کودک کار بودم، ابتدا با بساط کردن، بیسکویت و شکلات و آدامس می فروختم و بعدها که بزرگ‌تر شدم به فروش بلیط‌های اعانه ملی پرداختم.

از اول صبح تا غروب در بازار و ادارات پرسه می‌زدم، دوشنبه‌ها بانگ بر می‌آوردم پس فردا روز خوشبختی، سه‌شنبه‌ها نوا در می‌دادم فردا روز خوشبختی و چهار شنبه‌ها با شور و حرارت داد می‌زدم امروز روز خوشبختی و با این نوا ها و آواها خریداران را به خریدن بلیت‌های اعانه ملی تشویق می کردم.

یادش به خیر حمید خان پتان، این مرد دریا دل، که یکی از عاملان پخش بلیت اعانه ملی در بوشهر بود، در آن مغازه کوچکش،که یک متر هم عرض نداشت، بارش محبت می‌کرد. این شخص بزرگ بدون این‌که وثیقه ای از ما بگیرد یا ضامنی از ما طلب نماید، بلیت‌ها را در اختیار ما می گذاشت و قبل از غروب چهارشنبه و ساعت قرعه‌کشی و بلند شدن صدای دلنشین مستجاب‌الدعوه که شماره‌های برندگان را اعلام می کرد، بلیت‌های باقی‌مانده را از ما پس می گرفت، البته من کمتر به یاد دارم که بلیتی برگردانده باشم، یکی از قدیمی‌ترین بلیت‌فروش‌ها بودم و برای خودم کسی شده بودم و مشتری‌های خاص خود داشتم، تقریبا هفته ای دویست بلیت می‌فروختم و از بابت آن دویست ریال درآمد کسب می کردم، بعضی از روزها هم اتفاق می‌افتاد که دو مرد لوطی پیدا می‌شدند و همه بلیت‌های باقی مانده را یک جا شریکی می‌خریدند. وکلی باعث خوشحالی من می‌شدند.

نزدیکی‌های ظهر که گشت‌مان در ادارات و خیابان‌ها را تمام می کردیم، فرصت می‌یافتیم و در بازار عطاران پیش زنده‌یاد میرزا احمد عطار که یکی از خریداران بلیت‌های ما بود، می‌رفتیم و روی کرسی‌هایی که کنار دکانش گذاشته بود، می‌نشستیم، استراحت می‌کردیم و به تقسیم شادی‌های‌مان پرداختیم.

یک روز که روی کرسی‌ها کنار مغازه میرزا احمد نشسته بودیم، پیرمردی که قبلا در بازار قدیم دلاکی(سلمانی) داشت و اینک با یک تفنگ و تخته نشانه گیری، مشغول کاسبی بود، به طرف ما آمد. تخته ای را که حکم سیبل داشت و روی آن دایره هایی از جنس کاغذ رنگی به اندازه یک، یک ریالی چسبانده بود در دو متری من به دیوار تکیه داد و خود تفنگ به دست منتظر شد تا کسی بیاید و بخواهد با تفنگ نشانه‌گیری نماید و او با گرفتن یک یا دو ریال، درآمدی کسب نماید.

در همین حال که منتظر بود، شخصی آمد و درخواست نشانه‌گیری کرد.

تفنگی که مخصوص نشانه گیری بود تیرهایی میخی شکل داشت که ته آن‌ها برای جلوگیری از انحراف هنگام شلیک، نخ های پشمی تعبیه کرده بودند.

وقتی مرد مشتری آماده شلیک شد، فرد صاحب تفنگ از او پرسید که تا حالا با این تفنگ ها نشانه‌گیری کرده است یا نه و وقتی با پاسخ منفی او روبه‌رو شد، برای این‌که نحوه تیراندازی را به او بیاموزد، خود روی زانو نشست و تفنگ را به سوی سیبل که در فاصله دو متری من بود نشانه گرفت و شلیک کرد. با شلیک او من ناگهان سوزشی در زانویم احساس کردم و دیدم تیر بر زانوی من جا گرفته است و با وجودی که خیلی درد می کشیدم، سعی کردم از گریه خودداری کنم، این تیرها وقتی به سیبل می‌نشست آن را با انبر گاز از تخته بیرون می‌کشیدند، به همین جهت صاحبان تفنگ وسیبل همیشه یک انبر گاز با خود داشتند

مرد که متوجه خطای بزرگ خود شده بود در حالی که شرمندگی از سرو رویش می بارید، انبر گاز به دست به سوی من آمد تا تیر را از زانوی من بیرون بکشد، من با وجودی که خیلی درد داشتم خنده ای کردم، مرد وقتی با خنده من مواجه شد فکر کرد که خنده من از سر تمسخر اوست، به همین جهت بیشتر شرمنده گردید و با تلخی گفت: «دیگه مسخره ام نکن».

من با وجودی که سن کمی داشتم، شوخی‌ام گل کرد و رو به او کردم و گفتم:«نه والله!خنده‌ام برای مسخره کردن تو نیست، بلکه از سر خوشحالی است، خوشحالم به خاطر این‌که خودت تیراندازی بلد بودی و زانوی مرا نشانه رفتی، حتما اگر آن مرد مشتری، نشانه می‌رفت، چشمم را نشانه می‌گرفت.»



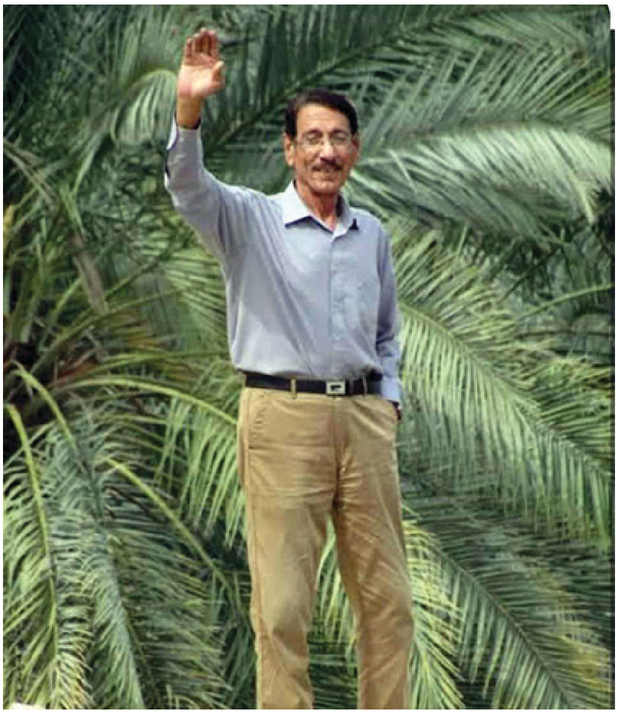
صاحب امتیاز: نسیم فقیه
مدیر مسئول و سردبیر:
دکتر یونس قیصی‌زاده
نشانی: بوشهر، میدان قدس، کوچه بوستان ۳۰،
دفتر نسیم جنوب - تلفن: ۳۳۳۲۵۹۰۰ - ۰۷۷
تلفن همراه و واتساب: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
لیتوگرافی و چاپ: بهارستان

nasimjonoub.com
نسیم جنوب
هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی

هفته نامه نسیم جنوب
دیرپاترین نشریه تاریخ بوشهر
تلفن های تماس
۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
۰۷۷۳۳۳۲۸۱۵۱ - ۰۷۷۳۳۳۲۵۹۰۰
www.nasimjonoub.com

در سالکوچ شاعر مردمی:

به یاد شادروان فرج‌اله کمالی، شاعر ماندگار دشتستان



فرج‌الله کمالی (۱۳۲۸-۱۳۹۹) از پیشگامان شعر محلی استان بوشهر و شاعر نامدار دشتستانی بود که با اشعار غنی و اصیل خود به گویش دشتستانی، نقش مهمی در حفظ و اشاعه فرهنگ و زبان بومی این منطقه ایفا کرد.

کمالی با تسلط بر عروض و قافیه و استفاده هنرمندانه از واژگان و ضرب‌المثل‌های محلی، سبکی منحصربه‌فرد در شعر بومی خلق کرد. دو اثر ماندگار او، «دشتسونی» و «ولیک ناله بیچارگان»، از مهم‌ترین مجموعه‌های شعر محلی جنوب ایران به شمار می‌روند. اشعاری مانند «دشتسون» و «قمرو» از معروف‌ترین سروده‌های او هستند که در میان مردم محلی و ادب‌دوستان طرفداران بسیاری دارند.

علاوه بر جنبه‌های ادبی، کمالی در شعرهای خود به مسائل اجتماعی، عشق و حتی نگاه‌های فلسفی پرداخت و همواره پیوندی ناگسستنی با مردم و دردهای‌شان داشت. او در اردیبهشت ۱۳۹۹ درگذشت، اما اشعارش هم‌چنان به عنوان میراث فرهنگی دشتستان استان بوشهر زنده است.

یادش گرامی و شعرش جاویدان!

هنرنمایی گروه آوای سعادت بوشهر



جمیل رزمی: گروه آوای سعادت به رهبری استاد کاظم فرهنگ منش به‌مناسبت روزمعلم درمیان فرهنگیان وخانواده‌های شان خوش درخشیدند این گروه با اجرای چهارقطعه ازموسیقی اصیل ایرانی به این مجلس گرمای خاصی بخشیدند گروه آوای سعادت که از همکاران فرهنگی فرهیخته وعاشق موسیقی سنتی می باشند سال‌هاست که به عنوان یک گروه وفاداربه موسیقی فاخر ایرانی از بانوان فرهنگی بازنشسته تشکیل شده است و این نشان از اهتمام فرهنگیان به پویایی واعتلای فرهنگ موسیقیایی اصیل ایران دارد اعضای گروه به ترتیب ازسمت چپ استاد کاظم فرهنگ منش، سرکار خانم زهرا صفرزاده، سرکار خانم نرگس هوشمند، سرکارخانم صدیقه ملاح نژاد، سرکارخانم نوشین قلعه کهنه، سرکارخانم شهلا هوشمند، سرکار خانم سهیلا بوستانی، سرکارخانم زیبا میرشکاری وسرکارخانم مرضیه عباس‌زاده به اجرای موسیقی پرداختند که با اجرای زیبای خود فرح‌بخش مراسم روزمعلم شدند و به شدت موردتشویق گرم همکاران قرار گرفتند.

راز دکّه فلافلی

یونس قیصی زاده



در شهر دانشگاهی «پچ» در ۱۷۰ کیلومتری بوداپست مجارستان، در کنار دانشگاه پزشکی، یک دکه ساندویچی قرار داشت که مورد علاقه دانشجویان پزشکی بود، تنها فلافل‌های خوشمزه آن‌جا، باعث جذب دانشجویان نمی‌شد بلکه این صاحب ساندویچی بود که دانشجویان پزشکی را به آن‌جا می کشاند. روزی در این ساندویچی متوجه شدم که دانشجویان پس از سفارش دادن و در حین آماده شدن ساندویچ، سوالات پزشکی خود را از او می‌پرسند و با وی درباره موضوعات پزشکی صحبت می کنند و بقولی رفع اشکال می کنند.

جنگ ویران کننده است، بطوری که باعث می‌شود زندگی که در طی دهه‌ها با رنج و مشقت ساخته شده، در یک لحظه نابود شود و خانه رویایی و خانواده صمیمی، با یک شلیک، ویران و از هم بپاشند.

در این شرایط بحرانی، مردم زیر بمب و موشک، بی‌پناه رها می‌شوند و آن‌هایی که خوش شانس‌تر هستند شاید بتوانند از صحنه فرار کنند و در کشوری دیگر به سختی، اقامت کنند اما دنیای قبل از جنگ، دیگر بعد از جنگ تکرار نمی‌شود و غم جنگ همیشه در زندگی افراد حضور دارد.

در آن‌جا از پسرم پرسیدم، داستان این ساندویچی چیه؟ گفت این فرد، در اصل یک پزشک در سوریه بوده که خانواده‌اش در جنگ داخلی سوریه آسیب دیده و مجبور به فرار از سوریه شده و چون امکان ادامه کار طبابت در مجارستان را نداشته، کنار دانشگاه پزشکی کسب و کار کوچکی راه انداخته تا بدین طریق با دانشجویان پزشکی در ارتباط باشد و از علاقمندی ذهنی‌اش جدا نشود.

نمی‌دانم هنوز آن پزشک، ساندویچی خود را دارد و یا این که به‌دنبال اتفاقات اخیر، به سوریه برگشته و با عشق به شغل مورد علاقه‌اش مشغول شده است، اما می‌دانم که برای جلوگیری از شعله‌ور شدن آتش جنگ باید از همه فرصت‌ها استفاده کرد، همه راه‌ها را رفت و از مذاکره استقبال کرد، چرا که زندگی مردمانی که دچار مصیبت جنگ می‌شوند، هرگز به قبل از جنگ برنمی گردد.

